

نخستین تفسیر فقهی و مؤلف آن

- علی اصغر ناصحیان^۱
- کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث

چکیده:

از آنجا که تفسیر الخمس مائة آیه من القرآن از مقاتل بن سلیمان متوفای ۱۵۰ ه.ق. نخستین تفسیر فقهی موجود به شمار می‌رود و به لحاظ قدمت، از اهمیت زیادی برخوردار است؛ از این رو، پس از شناسایی و تهیه نسخه خطی آن از کتابخانه بریتانیا (The British Library) به معرفی آن اقدام کردیم. در این جستار، نخست، «مقاتل بن سلیمان» و سپس «تفسیر فقهی» او معرفی شده است. برای معرفی مقاتل، «فضای سیاسی-فرهنگی عصر او»، «شخصیت»، «مذهب»، «استادان»، «شاگردان» و «آثار وی» به طور مستند شناسانده شده و در معرفی این تفسیر «ساختار کلی اثر»، «مبانی استنباط»، «روش تفسیری» و «دیدگاههای علوم قرآنی مؤلف» تبیین گردیده است. در این پژوهش، ضمن تحلیل و بررسی آرای مقاتل در «اسباب النزول»،



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

«نسخ»، «محکم و متشابه»، «وجوه القرآن» و «تقدیم و تأخیر» در برخی موارد، به نقد آنها پرداخته ایم. همچنین، میزان تأثیرپذیری مقاتل از پیشینیان و تأثیرگذاری وی بر مفسران بعدی تبیین شده است و در نهایت، ضمن ارزیابی کلی این تفسیر، نکات مثبت و ضعفهای آن را برشمرده ایم.

کلید واژگان: تفسیر، مفسران، علوم قرآنی، احکام القرآن، مقاتل بن سلیمان.

زندگی نامه مقاتل بن سلیمان

ابوالحسن، مقاتل بن سلیمان بن بشیر ازدی خراسانی، از بزرگان دانش تفسیر، در شهر بلخ به دنیا آمد و در همان دیار پرورش یافت، سپس به مرو رفت و بخشی از عمر خود را در آنجا به تعلیم و تعلم پرداخت. مرحله دوم زندگی مقاتل که در واقع آخرین مرحله زندگی اوست، دوران پس از مهاجرت وی از خراسان به عراق است که با سپری شدن این مرحله، در سال ۱۵۰ ه.ق.، از دنیا رفت.^۱

از آنجا که نکات متعددی از زندگی و شخصیت مقاتل بن سلیمان مبهم و یا مورد اختلاف است، در این جستار، افزون بر یادکرد نکات روشن زندگی او، می‌کوشیم با استناد به قرائن و شواهد، تا اندازه‌ای، نکات مبهم را نیز روشن سازیم.

تاریخ ولادت مقاتل به درستی، روشن نیست؛ برخی گزارشها حکایت از آن دارد که تولد وی خلال سالهای ۹۷ تا ۱۰۶ ه.ق. بوده است.^۲ با این حال، شماری از قرائن و شواهد گویای آن است که تولد او حدود سالهای ۷۰ تا ۸۰ ه.ق. بوده است:

۱. خلیلی^۳ درباره مقاتل می‌گوید: «هو قدیم معمر». ^۴ از ابوصالح، هذیل بن

۱. احمد بن علی بن حجر عسقلانی، *تهذیب التهذیب*، ج ۱۰، ص ۲۵۲ و ۲۵۳؛ احمد بن محمد (ابن خلکان)، *وفیات الأعیان*، تحقیق احسان عباس، ج ۵، ص ۲۵۵-۲۵۷؛ جمال‌الدین یوسف مزّی، *تهذیب الکمال*، تحقیق بشار عواد معروف، ج ۲۸، ص ۴۳۹ و ۴۵۵.
۲. ر.ک: ابن خلکان، *وفیات الأعیان*، ج ۵، ص ۲۵۶؛ یوسف مزّی، *تهذیب الکمال*، ج ۲۸، ص ۴۴۱؛ ابن حجر عسقلانی، *تهذیب التهذیب*، ج ۱۰، ص ۲۵۰.
۳. خلیل بن احمد بن ابراهیم خلیلی قزوینی (... ۴۴۶ ه.ق.)؛ محدث، حافظ و رجالی اهل سنت؛ کتاب *الارشاد فی معرفة المحدثین* از نگاشته‌های اوست. درباره وی، ر.ک: عمر رضا کحّالة، *معجم المؤلفین*، ج ۱، ص ۶۸۵؛ زرکلی، *الأعلام*، ج ۲، ص ۳۱۹.
۴. ر.ک: ابن حجر عسقلانی، *تهذیب التهذیب*، ج ۱۰، ص ۲۵۳.

حبیب،^۱ پرسش شد: چرا مقاتل با اینکه کهنسال‌تر از سفیان ثوری^۲ بوده در تفسیر از وی روایت دارد؟ ابوصالح گفت: مقاتل از کسانی بود که عمری طولانی داشت و از کوچک و بزرگ، مطلب می‌نوشت.^۳

این دو گزارش به روشنی از عمر طولانی مقاتل حکایت دارد؛ به کسی که کمتر از هشتاد سال عمر دارد، «معمر» گفته نمی‌شود، بلکه این وصف، درباره کسانی با سنی حدود نود سال و بالاتر هستند، به کار می‌رود^۴ و به ندرت درباره اشخاصی که حدود هشتاد سال دارند، نیز به کار رفته است.^۵

بنابراین، اگر مقاتل در سن هشتاد سالگی از دنیا رفته باشد، با توجه به سال وفات وی (۱۵۰ ه.ق.) باید گفت، حدود سال ۷۰ ه.ق. به دنیا آمده است.

۲. عبید بن سلمان^۶ می‌گوید:

«تفسیر مقاتل»^۷ بر ضحاک بن مزاحم^۸ (متوفای ۱۰۲ یا ۱۰۵ ه.ق.) عرضه

۱. ابوصالح هذیل بن حبیب دندانی، از روایان تفسیر مقاتل بن سلیمان که از حمزة بن حبیب زینات حدیث نقل کرده است. وی در سال ۱۹۰ ه.ق. زنده بوده است. درباره وی، ر.ک: خطیب بغدادی، *تاریخ بغداد*، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، ج ۱۴، ص ۸۰.
۲. سفیان بن سعید بن مسروق ثوری (۹۷-۱۶۱ ه.ق.) در روزگار خود به دانش و پرهیزگاری و دانش حدیث شهره بود. وی در سال ۱۶۱ ه.ق. در بصره از دنیا رفت. درباره وی، ر.ک: زرکلی، *الأعلام*، ج ۳، ص ۱۰۴.
۳. مقاتل بن سلیمان، *تفسیر مقاتل بن سلیمان*، تحقیق عبدالله محمود شحاته، ج ۱، ص ۲۶.
۴. ر.ک: تقی‌الدین بن داود حلی، *رجال ابن داود*، ص ۲۴؛ حسن بن زین‌الدین، *التحریر الطاووسی*، تحقیق فاضل جواهری، ص ۶۰۵؛ سید ابوالقاسم خوبی، *معجم رجال الحدیث*، ج ۲، ص ۱۷۶؛ ج ۳، ص ۱۰۸؛ ج ۴، ص ۱۶۴؛ ج ۶، ص ۲۰۰؛ ج ۷، ص ۱۶۰ و ج ۹، ص ۲۱۹.
۵. در این باره، ر.ک: مرتضی زبیدی، *تاج العروس*، ج ۵، ص ۲۳۴.
۶. ابوالحارث، عبید بن سلمان [سلیمان] باهلی، اصالتاً کوفی و ساکن مرو؛ از ضحاک بن مزاحم روایت کرده است و زید بن حباب، ابوتیمه و فضل بن خالد نحوی از او روایت کرده‌اند. درباره او، ر.ک: ابن حجر عسقلانی، *تهذیب التهذیب*، ج ۷، ص ۶۲؛ عبدالرحمن بن ابی حاتم رازی، *الجرح و التعذیل*، ج ۵، ص ۴۰۸.
۷. این گزارش درباره تفسیر کبیر مقاتل است که همه آیات قرآن را دربرمی‌گیرد. بنابراین، ارتباطی با تفسیر فقهی او ندارد.
۸. ابوالقاسم، ضحاک بن مزاحم بلخی خراسانی (... ۱۰۲ یا ۱۰۵ ه.ق.) مفسر و محدث خراسانی؛ دارای تفسیر و از ابن عباس، ابوسعید خدری، انس بن مالک و... روایت کرده است. درباره وی، ر.ک: زرکلی، *الأعلام*، ج ۳، ص ۲۱۵؛ عمر رضا کحّالة، *معجم المؤلفین*، ج ۲، ص ۵-۶.

شد، وی آن را نپسندید و گفت: «مقاتل همه قرآن را کلمه به کلمه تفسیر کرده است»^۱.

بر اساس این روایت، مقاتل، دست کم، باید در حدود سالهای ۷۰ تا ۸۰ ه.ق. به دنیا آمده باشد تا بتواند در حیات ضحاک بن مزاحم (متوفای ۱۰۲ یا ۱۰۵ ه.ق.) تفسیر بنویسد و به وی ارائه دهد.

۳. مقاتل در موارد فراوانی، بی‌واسطه از ضحاک بن مزاحم روایت می‌کند. وی درباره رابطه اش با ضحاک می‌گوید: «به مدت چهار سال، یک در بر روی من و ضحاک بسته می‌شد»^۲.

این سخن، یا کنایه از بهره‌گیری خصوصی مقاتل از محضر ضحاک دارد، یا بیانگر معاشرت نزدیک آن دو می‌باشد. با این حال، از آنجا که ضحاک بن مزاحم، در گذشته به سال ۱۰۲ یا ۱۰۵ ه.ق. است، تولد مقاتل باید در سالهای پیش از ۹۰ ه.ق. باشد؛ چه اینکه اگر تولد او پس از سال ۹۰ ه.ق. باشد، سن او طبعاً اقتضای داشتن چنان رابطه‌ای را با ضحاک ندارد. با وجود این، سفیان بن عیینه^۳ و ابراهیم ابن اسحاق حربی^۴ ارتباط بی‌واسطه مقاتل با ضحاک را نپذیرفته‌اند، ولی از آنجا که مقاتل نیمه نخست زندگی خود را در ناحیه خراسان و مرو سپری کرده و ضحاک نیز در نیمه آخر عمرش در همان ناحیه به تعلیم و تربیت سرگرم بوده،^۵ بهره‌گیری مستقیم مقاتل از ضحاک، امری طبیعی می‌نماید؛ از این رو، انکار سفیان بن عیینه که مستند به دلیل نمی‌باشد، پذیرفتنی نیست؛ به‌ویژه که سفیان بن عیینه در سال ۱۰۷ ه.ق. در کوفه به دنیا آمده و سن و محل زندگی او اقتضای آگاهی از حیات علمی

۱. یوسف مزّی، تهذیب الکمال، ج ۲۸، ص ۴۴۰.

۲. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۱۶۴.

۳. ابومحمد، سفیان بن عیینه هلالی کوفی (۱۰۷-۱۹۸ ه.ق.) محدث و دانشمند بلندمرتبه، متولد کوفه و ساکن مکه که سرانجام در همان‌جا از دنیا رفت. درباره وی، ر.ک: زرکلی، الأعلام، ج ۳، ص ۱۰۵.

۴. ابواسحاق، ابراهیم بن اسحاق بغدادی حربی (۱۹۸-۲۸۵ ه.ق.) فقیه، محدث، ادیب و لغت‌شناس از پیشوایان دانش و زهد بود. درباره وی، ر.ک: شمس‌الدین ذهبی، تکررة الحفاظ، ج ۲، ص ۵۸۴-۵۸۵.

۵. در این باره، ر.ک: یوسف مزّی، تهذیب الکمال، ج ۱۳، ص ۲۹۶.

مقاتل در خراسان را نداشته است. ابراهیم بن اسحاق حربی هم که ۴۸ سال پس از مرگ مقاتل به دنیا آمده، همان سخن بی‌دلیل ابن عیینه را تکرار کرده است.

بنابراین، بر پایه قرائن یادشده، زادسال مقاتل بن سلیمان را می‌توان میان سالهای ۷۰ تا ۹۰ ه.ق. گمان زد. دکتر عبدالله محمود شحاته که در این باره به بحث و بررسی پرداخته است، در پایان، این نظر را برتر می‌شمارد که مقاتل حدود سال ۸۰ ه.ق. به دنیا آمده است، نه پس از آن.^۱

فضای فکری - فرهنگی عصر مُقاتل

الف) مقاتل در بلخ

شهر «بلخ» پیش از آنکه به دست مسلمانان فتح شود، کانون ادیان گوناگون، از جمله زردشتیان، بوداییان، مانویان و مسیحیان بود که دین بودایی بر دیگر ادیان غلبه داشت. پرستشگاه بزرگ بوداییان به نام «نوبهار» در این شهر بود.^۲

برخی گزارشهای تاریخی، از آن حکایت دارد که نفوذ بوداییان و بت پرستان تا سال ۹۰ ه.ق.، در این سرزمین، کم و بیش وجود داشته است و هرگاه زمینه را مناسب می‌یافتند، با شورش و سرکشی، از پذیرش فرمانروایی حاکمان مسلمان سرباز می‌زدند.^۳

مقاتل بن سلیمان در چنین شهری به دنیا آمد و پرورش یافت. درباره مدت این مرحله و حیات علمی - فرهنگی وی در این شهر، گزارشی در دست نیست.

ب) مقاتل در مرو

دومین شهری که مقاتل بخش مهمی از زندگی خود را در آن سپری کرد، «مرو» بود

۱. ر.ک: مقاتل بن سلیمان، الأشیاء و النظائر فی القرآن الکریم، تحقیق عبدالله شحاته، ص ۱۲-۱۸.

۲. در این باره، ر.ک: دائرة المعارف الاسلامیه (ترجمه شده از انگلیسی و فرانسوی به عربی) ترجمه احمد سنتاوی، ابراهیم زکی خورشید، ج ۴، ص ۷۹؛ دانش‌نامه جهان اسلام، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، ج ۴، ص ۳.

۳. ر.ک: دائرة المعارف الاسلامیه، ج ۴، ص ۷۹؛ مقاتل بن سلیمان، الأشیاء و النظائر فی القرآن الکریم، ص ۲۱.

که «مرو شاهجان»^۱ یا «مرو بزرگ» نامیده می‌شد.

بسیاری از بزرگان و عالمان دین، همچون احمد بن حنبل و سفیان ثوری از مرو برآمده‌اند و گور چهار تن از صحابه نیز در این شهر قرار دارد.^۲ یاقوت حموی مرو را شهری بزرگ دانسته و از وجود کتابهایی فراوان، در آن گزارش داده است.^۳

مقاتل در این شهر رحل اقامت افکند و به تعلیم و تعلم پرداخت. در این مرحله، شخصیت علمی مقاتل به تدریج، شکل گرفت و آشکار گردید. عباس بن مصعب مروزی گوید:

مقاتل بن سلیمان به مرو آمد و در محله «رزیق» مسکن گزید و با مادر نوح ابن ابی‌مریم پیوند زناشویی بست. مقاتل، حافظ تفسیر بود و در مسجد مرو، سخن می‌راند.^۴

با توجه به روایتهای فراوانی که مقاتل از ضحاک بن مزاحم (متوفای ۱۰۲ یا ۱۰۵ ه.ق.) نقل کرده، چنین می‌نماید که وی در این مرحله از زندگی خود، با ضحاک ارتباط مستمر داشته و از محضر او دانش آموخته است؛ چه اینکه ضحاک در آن روزگار، در خراسان به آموزش اشتغال داشت و در شماری از شهرهای خراسان همچون بلخ و مرو به تناوب، ساکن می‌شد^۵ و در همین دیار نیز چشم از جهان فرو بست؛^۶ بنابراین، دانش آموختن مقاتل از وی، طبیعی به نظر می‌رسد. بعلاوه، مقاتل نیز از همنشینان و ارتباط نزدیکش با ضحاک گزارش داده است^۷ که این امر، گواه دیگری است بر شاگردی وی نزد ضحاک. بنابراین، سخن کسانی که می‌گویند مقاتل با ضحاک دیدار نکرده است، چندان درخور توجه نیست.

۱. این شهر اکنون، بخشی از جمهوری ترکمنستان است و در فاصله سی فرسخی شمال شرقی سرخس قرار دارد. ر.ک: علی‌اکبر دهخدا، لغت‌نامه، ج ۱۲، ص ۱۸۲۹۰.

۲. ر.ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۵، ص ۱۱۴؛ مقاتل بن سلیمان، الأشباه و النظائر فی القرآن الکریم، ص ۲۳.

۳. یوسف مزّی، تهذیب الکرمال، ج ۲۸، ص ۴۳۹-۴۴۰.

۴. ر.ک: احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، ج ۳، ص ۵۱۸؛ محمد شکر علی احمد زاویتی، تفسیر الضحاک، ج ۱، ص ۴۷.

۵. یوسف مزّی، تهذیب الکرمال، ج ۲۸، ص ۴۴۰-۴۴۱.

به نظر می‌رسد که نگارش «تفسیر بزرگ مقاتل» نیز در همین مرحله انجام گرفته باشد؛ زیرا بر اساس نقل علی بن یونس بلخی، مقاتل بن سلیمان شبها در پرتو چراغ، یک یا دو برگ از تفسیر خویش را بر نوح بن ابی‌مریم املا می‌کرد و او می‌نگاشت تا آنکه همه تفسیر نوشته شد.^۱ عبید بن سلمان می‌گوید:

«تفسیر مقاتل» بر ضحاک عرضه شد، وی آن را نپسندید و گفت: «مقاتل، همه قرآن را کلمه به کلمه تفسیر کرده است».^۲

این خبر حکایت از آن دارد که تفسیر مقاتل، پیش از مهاجرت وی به عراق، در خراسان، نوشته شده است؛ زیرا ضحاک بن مزاحم در سال ۱۰۲ یا ۱۰۵ ه.ق.، در خراسان از دنیا رفته است^۳ و در آن هنگام و حتی سالها پس از آن، مقاتل در خراسان به سر می‌برد و به عراق مهاجرت نکرده بود؛ از این رو، تفسیر مقاتل که به روایت ضحاک رسیده بود، باید در خراسان نوشته شده باشد.

از دیگر رویدادهای زندگی مقاتل در این مرحله، مناظره‌های کلامی او با جهم ابن صفوان^۴ در مسجد مرو است. گفته شده که اختلاف آن دو درباره صفات خدا بالا گرفت و هر یک در رد دیگری، کتاب نوشت.^۵ این گزارش، حاکی از آن است که شخصیت علمی و کلامی مقاتل، پیش از مهاجرت به عراق، در خراسان شکل گرفته و او در جایگاه علمی‌ای بوده که در دفاع از عقیده خود یا رد عقیده طرف مقابلش، کتاب نوشته است.

گفته‌اند که وی از مقرّبان و نزدیکان دستگاه سالم بن آحوز مازنی، سردار لشکر نصر بن سیّار در خراسان بود و با استفاده از موقعیت خود، توانست جهم بن صفوان را به ترمذ تبعید کند.^۶

۱. همان، ج ۲۸، ص ۴۴۰. ۲. همان.

۳. محمد شکر علی احمد زاویتی، تفسیر الضحاک، ج ۱، ص ۴۷ و ۷۷.

۴. جهم بن صفوان (... - ۱۲۸ ه.ق.) رهبر فرقه جهمییه است که صفات را از خداوند نفی می‌کنند. درباره وی، ر.ک: زرکلی، الأعلام، ج ۲، ص ۱۴۱.

۵. ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۲۵۰.

۶. اسماعیل بن کنیر، البدایة و النهایة، تحقیق علی شیری، ج ۹، ص ۳۸۲؛ مقاتل بن سلیمان، الأشباه و النظائر فی القرآن الکریم، ص ۱۶ و ۱۷.

ج) مقاتل در عراق

مرحله پایانی زندگی مقاتل، مرحله‌ای است که وی به بصره، مهاجرت کرد و در این سامان، رحل اقامت افکند. زمان مهاجرت مقاتل از خراسان به عراق روشن نیست. دکتر عبدالله شحاته درباره زمان مهاجرت وی می‌نویسد:

شاید مقاتل در همان سالهایی به عراق رفته باشد که احساس کرد دولت امویان، رو به افول است و ابومسلم خراسانی در خراسان، دعوت خود را آشکار کرد؛ یعنی میان سالهای ۱۳۰ تا ۱۳۶ ه.ق.^۱

به هر حال، مقاتل بخش پایانی زندگی خود را بیشتر در بصره و بخشی را در بغداد سپری کرد. عراق، به‌ویژه بصره، در روزگار مقاتل، کانون ملیت‌ها و مذاهب گوناگون بود؛ از این میان، می‌توان به فرقه‌های شیعی، طرفداران مکتبهای کلامی به‌ویژه معتزله و فرقه‌های خوارج همچون اباضیه و صفریه اشاره کرد. همزیستی آنان، طبعاً برخورد عقاید و آشوبهایی را در پی داشت و دارندگان آرای سیاسی و اعتقادی گوناگون، همواره با یکدیگر در کشمکش و جدال بودند.

هنگامی که بغداد مرکز خلافت گردید و دانشمندان بسیاری به آنجا آمد و شد یافتند، مقاتل نیز از بصره به بغداد رفت. وی در بغداد، دانشمندی مشهور بود و با خلفا و امیران، همنشینی داشت.^۲ به نظر می‌رسد مقاتل با وجود برخوردار بودن از دانش فراوان در زمینه تفسیر، به دلیل متهم بودن به تشبیه و کذب، در میان مردم عراق مقبولیتی نداشته است. ابوحنیفه می‌گوید:

دو عقیده پلید از مشرق زمین به ما رسیده است: یکی عقیده معطله از جهنم بن صفوان و دیگری اعتقاد به تشبیه از مقاتل بن سلیمان.^۳

عبدالرزاق بن همام صنعانی می‌گوید:

نزد مقاتل بن سلیمان بودم که سفیان ثوری وارد شد. هنگامی که مردم سفیان را دیدند، از اطراف مقاتل پراکنده شدند و به سوی سفیان رفتند.^۴

۱. همان، ص ۲۴. ۲. همان، ص ۲۴ و ۲۵.

۳. ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۲۵۱.

۴. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۱۶۶.

با اینکه مردم اعتماد و اقبال چندانی به مقاتل نداشتند، به نظر می‌رسد وی به عنوان یک شخصیت علمی، در میان مردم آوازه‌ای داشته است.^۱ شواهدی در دست هست که مقاتل در تقرب جویی به حاکمان و صاحبان قدرت می‌کوشید. در عراق نیز به دربار عباسیان می‌رفت و گاه برای نزدیک شدن به آنان از برخی اسباب ناروا بهره می‌گرفت. ابو عبید، وزیر مهدی عباسی نقل می‌کند:

مقاتل به مهدی گفت: «اگر بخواهی می‌توانم به سود تو احادیثی درباره عباس بسازم!» مهدی گفت: «نیازی به آن احادیث ندارم».^۲

این مرحله از زندگی مقاتل، با دوران امامت امام صادق علیه السلام مصادف بود. وی پنج روایت از آن حضرت نقل کرده است که نشان می‌دهد وی محضر امام صادق علیه السلام را درک کرده است؛ از این رو، رجال نویسان شیعه، او را در شمار اصحاب امام صادق علیه السلام یاد کرده‌اند.^۳ با این حال، آثار مقاتل، گویای آن است که وی بهره چندانی از امام صادق علیه السلام نبرده است.

مقاتل در سالهای پایانی عمر خویش، از بغداد به بصره بازگشت و در همانجا، در سال ۱۵۰ ه.ق. دیده از جهان فرو بست.^۴

د) مکتب فقهی و تفسیری حاکم بر روزگار مقاتل

تاریخ زندگی و سیره عملی سه خلیفه: ابوبکر، عمر، عثمان، بیانگر آن است که آنها بر سنت و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ثابت قدم نماندند، بلکه گاه، بر پایه اجتهادات خود، خلاف سیره و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حکم کردند؛ مسأله تحریم ازدواج موقت (متعه) و تغییر وضو، از موارد معروف آن به شمار می‌رود.^۵

این گونه انحرافها و کژ رویها، سبب پدید آمدن مکتب فقهی تازه‌ای شد که در مقابل مکتب فقهی و تفسیری اصیل نبوی، یعنی «مکتب اهل بیت علیهم السلام» قرار گرفت.

۱. ر.ک: ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۲۵۰-۲۵۳.

۲. همان، ج ۱۰، ص ۲۵۲؛ نیز، ر.ک: خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۱۶۸.

۳. ر.ک: محمد بن حسن طوسی، رجال الطوسی، ص ۳۱۳، شماره ۵۳۶؛ سید ابوالقاسم خویی، معجم

رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۳۱۱. ۴. ابن خلکان، وفيات الأعیان، ج ۵، ص ۲۵۷.

۵. در این باره ر.ک: عبدالحسین شرف‌الدین، النص و الاجتهاد، تحقیق ابومجتبی، ص ۱۴۸-۱۵۱.

این مکتب که با عنوان «مکتب خلفا» از آن یاد می‌شود، به تدریج، در میان توده مسلمانان گسترش یافت، به گونه‌ای که امیرالمؤمنین علی علیه السلام در دوران خلافت خود نتوانست جلو انحرافهای آن را بگیرد. پس از شهادت آن حضرت نیز معاویه و دیگر حاکمان اموی، در استواری مکتب خلفا و بیشتر کردن انحرافهای آن کوشیدند.^۱

با گذشت زمان، آموزه‌های این مکتب به عنوان سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تلقی شد، به طوری که در اواخر عهد تابعان، بازشناسی سنت اصیل نبوی از اجتهادهای مکتب خلفا دشوار بود و حتی اگر کسانی به سنت حقیقی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پی می‌بردند، گاه به سبب جو حاکم و ترس از حاکمان وقت، جرأت ابراز آن را نداشتند. بنا به روایت ابن حزم، حسن بصری در پاسخ به سؤال شخصی درباره حج تمتع، بر خلاف مکتب خلفا فتوا داد و مردم آن را نپذیرفتند. از این رو، سؤال‌کننده به عطاء بن ابی رباح مراجعه کرد، وی گفت: «حق همان است که حسن گفته، ولی ما از بیان آن ترس داریم». ^۲ در آن روزگار تنها مفتیان و فقیهانی اجازه داشتند به مردم فتوا دهند که از سوی حاکمان اموی، تأیید شده باشند. عمر بن کیسان می‌گوید:

در دوران بنی امیه، فریادزنده‌ای فریاد می‌زد: کسی جز عطا به مردم فتوا ندهد.^۳

احمد بن حنبل می‌گوید:

ابومالک اشعری، هنگامی که می‌خواست به افراد قبیله خود، وضو و نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را آموزش دهد، نگران بود که شخص بیگانه‌ای در میان ایشان باشد (و از وی نزد حاکمان، سخن چینی کند!) از این رو، پرسید: «آیا بیگانه‌ای در میان شما هست؟» و آنگاه که از نبودن چنان فردی، مطمئن شد، چگونگی وضو و نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به آنها یاد داد.^۴

نگرشها و آموزه‌های مکتب فقهی و تفسیری خلفا در عصر مقاتل، پس از عصر

۱. در این باره ر.ک: علی شهرستانی، وضوء النبی، ص ۱۷۷-۲۵۶.

۲. ابن حزم، المحلی بالاثار، تحقیق عبدالغفار بنداری، ج ۵، ص ۹۲.

۳. ر.ک: ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۱۸۱.

۴. احمد بن حنبل، المسند، ج ۵، ص ۳۴۲.

تابعان، به عنوان سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کاملاً بر مجامع علمی حاکم شد؛ از این رو، با صرف نظر از ائمه اهل بیت علیهم السلام و پیروانشان که اندک بودند و در انزوا به سر می‌بردند، کسانی که در زمره مفسران و فقها به شمار می‌آمدند، همانند مقاتل بن سلیمان، مطابق مکتب خلفا فتوا می‌دادند، داوری می‌کردند و کتاب می‌نوشتند.^۱ آرای فقهی و تفسیری مقاتل درباره وضو، متعه، آیه تطهیر و... به روشنی از مخالفت او با مکتب اهل بیت علیهم السلام حکایت دارد.^۲

ه) اسرائیلیات در روزگار مقاتل

در روزگار مقاتل (عصر اتباع تابعان) بهره‌گیری از اسرائیلیات رو به گسترش بود^۳ و او نیز تحت تأثیر جو مزبور، در تفسیر بزرگ خود، در موارد فراوانی به اسرائیلیات تمسک جسته است.^۴ بر پایه گزارش ابن حبان، مقاتل در موضوعهای قرآنی که در کتابهای یهودیان و مسیحیان مطرح بود، از آنان مطالبی می‌گرفت و ذکر می‌کرد.^۵

مذهب مقاتل

الف) آرای کلامی مقاتل (خداشناسی)

مقاتل از مرجئه شمرده شده و متهم به تشبیه و تجسیم است. بر اساس نوشته ابوالحسن اشعری، مقاتل بن سلیمان بر این باور بود که مؤمنان گناهکار، کیفر نمی‌یابند و آتش دوزخ، تنها برای کافران است^۶ و درباره پیروان مقاتل می‌نویسد:

۱. در این باره، ر.ک: علی شهرستانی، وضوء النبی، ص ۲۷۱-۳۶۸.

۲. ر.ک: مقاتل بن سلیمان، تفسیر الخمس مائة آیه من القرآن، برگه شماره ۵، ۵۲، ۸۸، ۹۱ و ۹۹؛ نیز، همو، تفسیر مقاتل، تحقیق عبدالله محمود شحاته، ج ۳، ص ۴۸۹.

۳. ر.ک: محمدحسین ذهبی، التفسیر و المفسرون، ج ۱، ص ۱۶۹ و ۱۷۵؛ حمید محمدقاسمی، اسرائیلیات و تأثیر آن بر داستانهای انبیا در تفاسیر قرآن، ص ۱۷۴-۱۷۹.

۴. مقاتل بن سلیمان، تفسیر مقاتل، ج ۵، ص ۲۱۵-۲۲۹.

۵. یوسف مزّی، تهذیب الکمال، ج ۲۸، ص ۴۵۰.

۶. علی بن اسماعیل اشعری، مقالات الاسلامیین، ص ۱۵۱؛ محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۸، ص ۳۷۰.

آنها خدا را جسم و بر صورت آدمی می‌دانند که دارای گیسوان، اعضا و اندامی از گوشت و خون و استخوان است.^۱

ابو حنیفه می‌گوید:

جهنم^۲ در نفی تشبیه، تا آنجا افراط کرد که گفت: خدای تعالی چیزی نیست ولی مقاتل در اثبات صفات، چنان زیاده رفت که خدا را به مخلوقاتش تشبیه کرد.^۳

سمعانی می‌نویسد: «مقاتل از مشبّهه بود و خدا را شبیه مخلوقات می‌دانست.»^۴ شاید از همین روی بوده که خارجه بن مصعب گفته است:

تا کنون ریختن خون یهودی را روان‌دانسته‌ام، ولی اگر مقاتل بن سلیمان را تنها ببایم، شکمش را خواهم درید.^۵

بر پایه برخی گزارشها، مقاتل خود اتهام مشبّهه بودنش را پذیرفته است. عبدالله بن عدی می‌نویسد:

به مقاتل گفته شد: می‌گویند تو قائل به تشبیه هستی! وی گفت: من فقط می‌گویم: ﴿قل هو الله أحد﴾ الله الصمد * لم یلد و لم یولد * و لم یکن له کفواً أحد * کسی که جز این را به من نسبت داده، دروغ گفته است.^۶

در تفاسیر و آثار به‌جای‌مانده از مقاتل، چیزی که ثابت کند او خداوند را همچون انسان، آمیزه‌ای از گوشت و خون و استخوان دانسته است، وجود ندارد، ولی واقعیت، این است که نگرش او در تفسیر برخی آیه‌ها، بیانگر نوعی تشبیه و تجسیم است. برای نمونه، به مواردی از تفسیر مقاتل توجه می‌کنیم:

۱. ﴿الرحمن علی العرش استوی﴾؛ یعنی استقرّ.^۷

۱. علی بن اسماعیل اشعری، مقالات الاسلامیین، ص ۱۵۲-۱۵۳.

۲. جهنم بن صفوان سمرقندی (م. ۱۲۸ ق.) سرکرده فرقه جهمیه. ر.ک: زرکلی، الأعلام، ج ۲، ص ۱۴۱.

۳. محمد بن احمد ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۷۳.

۴. عبدالکریم بن محمد سمعانی، الأتساب، ج ۲، ص ۳۸۷.

۵. محمد بن احمد ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۷۵.

۶. عبدالله بن عدی جرجانی، الکامل فی ضعفاء الرجال، تحقیق سهیل زکار، ج ۶، ص ۴۳۶؛ یوسف مزّی، تهذیب الکمال، ج ۲۸، ص ۴۳۹.

۷. طه / ۵؛ مقاتل بن سلیمان، تفسیر مقاتل، ج ۳، ص ۲۰ و ۲۱.

۲. ﴿السموات مطویّات بیمینه﴾؛ یعنی کلاهما فی یمینه، یعنی فی قبضته الیمنی.^۱
۳. ﴿یوم یکشف عن ساق و یدعون إلی السجود﴾؛ یعنی ساقه الیمنی فیضیء نور ساقه الأرض.^۲

چنان که می‌بینید، مقاتل، در آیه نخست، «استوی﴾ را به معنای «استقرار یافتن» و «جایگیر شدن» گرفته که از صفات اجسام است؛ و در آیه دوم آشکارا، «یمین﴾ را به «پنجه دست راست» تفسیر کرده؛ و در آیه سوم، بی‌هیچ تأویلی، «ساق﴾ را به معنای حقیقی آن دانسته است، با اینکه در همین باره از ابن عباس نقل می‌کند که او «کشف ساق» را به «سختی آخرت» تفسیر کرده است.^۳

۴. ﴿وجوه یومئذ ناضرة﴾ إلی ربّها ناظرة *؛ یعنی ینظرون إلی الله تعالی معاینه؛^۴ با چشم، خدا را می‌نگرند. همچنین وی با این باور که خداوند در قیامت با چشم، دیده می‌شود، در تفسیر آیه ﴿لاتدرکه الأبصار...﴾، می‌نویسد: «لا یراه الخلق فی الدنیا». ^۵ با این سخن، وی ندیدن خداوند را به دنیا اختصاص داده است.

بنابراین، نمی‌توان با قاطعیت به برائت کامل وی از تشبیه و تجسیم حکم کرد.^۶ البته پوشیده نیست که این اندازه از تشبیه و تجسیم را ابوالحسن اشعری و پیروانش از اهل سنت نیز به گونه‌ای قبول دارند.^۷

ب) مذهب مقاتل در امامت و خلافت

بر اساس منابع رجالی، مقاتل بن سلیمان، پیرو مذهب «بثریّه» بوده است.^۸

۱. زمر / ۶۷؛ همان، ج ۳، ص ۶۸۵.

۲. همان.

۳. قلم / ۴۲؛ همان، ج ۴، ص ۴۰۹.

۴. قیامت / ۲۲ و ۲۳؛ مقاتل بن سلیمان، تفسیر مقاتل، ج ۴، ص ۵۱۳.

۵. انعام / ۱۰۳؛ همان، ج ۱، ص ۵۸۲.

۶. ر.ک: همان، ج ۵، ص ۷۹-۱۱۷؛ نیز برای مطالعه بیشتر ر.ک: کلود زیلیو، «مقاتل مفسر بزرگ، محدّث و متکلم مطرود»، ترجمه فاطمه تهامی، آینه پژوهش، شماره ۷۶، ۱۳۸۱ ه.ش، ص ۴۳-۵۶.

۷. ر.ک: علی بن اسماعیل اشعری، مقالات الاسلامیین، ص ۲۹۰ و ۲۹۲.

۸. ر.ک: محمد بن حسن طوسی، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، تحقیق حسن مصطفوی، ص ۳۹۰، شماره ۷۳۳؛ همو، رجال طوسی، ص ۱۳۸؛ محمدتقی تستری، قاموس الرجال، تحقیق

مؤسسه النشر الاسلامی، ج ۱۰، ص ۲۲۳-۲۲۴.

نویسندگان ملل و نحل، «بتریه» را فرقه‌ای از شیعیان زیدی دانسته^۱ و درباره آنها گفته‌اند: «بتریه، پیروان حسن بن صالح بن حنی^۲ و کثیر النواء^۳ هستند». اینان را از آن روی، بدین نام خوانده‌اند که «کثیر» در مجلسی در حضور امام باقر (علیه السلام) از سوی زید بن علی (علیه السلام) مورد خطاب «بترتم امرنا، بترکم الله» قرار گرفت؛ از این رو، به لقب «ابتر» شهرت یافت و از آن روز، آنان به «بتریه» معروف شدند.^۴

بتریه بر این باورند که علی (علیه السلام) برترین مردم پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و شایسته‌ترین ایشان به امر امامت بود، ولی از آنجا که علی (علیه السلام) خود، خلافت را به ابوبکر و عمر وا گذاشت، بیعت با آن دو، کار نادرستی به شمار نمی‌رود. آنان درباره عثمان و کشتندگان او توفف می‌کنند، بازگشت مردگان را به دنیا نمی‌پذیرند و امامت علی (علیه السلام) را تنها از هنگامی که مردم با او بیعت کردند، قبول دارند.^۵

ابن ندیم و شهرستانی نیز مقاتل را زیدی دانسته‌اند.^۶ شاید احادیث زیر نیز نشان از زیدی بودن مقاتل داشته باشد:

– مقاتل از امام صادق (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت کرده است که آن حضرت

۱. حسن بن موسی نوبختی، *فرق الشیعة*، ص ۲۰-۲۱؛ علی بن اسماعیل اشعری، *مقالات الاسلامیین*، تصحیح هلموت ریتز، ص ۶۸؛ محمد بن عبدالکریم شهرستانی، *الملل و النحل*، تحقیق محمد عبدالقادر فاضلی، ج ۱، ص ۱۲۶.

۲. حسن بن صالح بن حنی (۱۰۰-۱۶۹ ه.ق.)، از رؤسای «بتریه». برخی وی را جرح و گروهی دیگر، توثیقش کرده‌اند. ر.ک: یوسف مزّی، *تهذیب الکمال*، ج ۶، ص ۱۷۷-۱۹۰؛ محمد بن حسن طوسی، *اختیار معرفة الرجال*، ص ۲۳۳.

۳. کثیر ابواسماعیل النواء، از رؤسای بتریه که امام باقر (علیه السلام) او را از منافقان و گمراه‌کنندگان شمرده و امام صادق (علیه السلام) از او تبری جسته و او را کذاب دانسته است. ابن ابی‌حاتم رازی او را «ضعیف الحدیث» شمرده است. ر.ک: عبدالله مامقانی، *تنقیح المقال فی علم الرجال*، ج ۲، شماره ۹۸۴۲؛ ابن ابی‌حاتم رازی، *الجرح و التعديل*، ج ۷، ص ۱۵۹-۱۶۰.

۴. ر.ک: محمد بن حسن طوسی، *اختیار معرفة الرجال*، ص ۲۳۶.

۵. علی بن اسماعیل اشعری، *مقالات الاسلامیین*، ص ۶۸ و ۶۹؛ نیز در این باره، ر.ک: محمد بن عبدالکریم شهرستانی، *الملل و النحل*، ج ۱، ص ۱۲۹؛ حسن بن موسی نوبختی، *فرق الشیعة*، ص ۲۰-۲۱؛ محمد بن حسن طوسی، *اختیار معرفة الرجال*، ص ۲۳۳ و ۲۳۶.

۶. ر.ک: ابن ندیم، *الفهرست*، تحقیق ابراهیم رمضان، ص ۲۲۲؛ محمد بن عبدالکریم شهرستانی، *الملل و النحل*، ج ۱، ص ۱۳۰.

فرمودند:

من سرور پیامبرانم و وصی من، سرور اوصیا، و اوصیای او سروران اوصیا می‌باشند.... سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای علی! من وصایت را به تو می‌سپارم و تو به وصی خود و او به اوصیای تو از فرزندان.^۱

– مقاتل از امام صادق نقل کرده که ایشان از پدران و آنها از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت کرده‌اند که آن حضرت به علی (علیه السلام) فرمود:

ای علی! جایگاه تو نسبت به من، مانند جایگاه هبه‌الله نسبت به آدم، جایگاه سام نسبت به نوح و جایگاه اسحاق نسبت به ابراهیم است.^۲

چنان که اشاره شد، بیشتر فرقه‌های زیدیه، با اینکه علی (علیه السلام) را شایسته‌ترین فرد برای تصدی امر خلافت و امامت می‌دانند، به سبب روا دانستن تقدیم مفضول بر فاضل و یا به سبب اعتقادشان که علی (علیه السلام) خود، خلافت را به ابوبکر و عمر وا گذاشته است، آن دو را شایسته احترام می‌دانند.^۳

ج) مذهب فقهی مقاتل

همان‌گونه که یاد شد، مقاتل از زیدیه بوده و آنان در فقه نیز از عامّه پیروی می‌کنند؛ چه اینکه منبع اصلی آنان در فقه، «مُسند منسوب به زید بن علی بن حسین (علیه السلام)» است که عمرو بن خالد واسطی^۴ آن را از زید (علیه السلام) روایت کرده و احکام آن، کاملاً با مذاهب فقهی عامّه هماهنگ است؛ برای نمونه در وضو، شستن پاها را به جای مسح روایت کرده^۵ و در باب متعه از علی (علیه السلام) نقل می‌کند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به هنگام

۱. محمد بن ابی‌القاسم طبری، *بشارة المصطفى*، تحقیق جواد قیومی اصفهانی، ص ۱۳۶ و ۱۳۷.

۲. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، *الأمالی*، ص ۱۰۰.

۳. ر.ک: علی بن اسماعیل اشعری، *مقالات الاسلامیین*، ص ۶۵-۶۹؛ محمد بن عبدالکریم شهرستانی، *الملل و النحل*، ج ۱، ص ۱۲۴ و ۱۲۵.

۴. ابو‌خالد، عمرو بن خالد واسطی (م. ۱۲۰ ق.)، از دانشمندان زیدی است که «مُسند منسوب به زید بن علی بن حسین (علیه السلام)» را بدون واسطه از وی روایت کرده است. او را کذاب، جعل‌کننده حدیث و غیر قابل اعتماد دانسته‌اند. ر.ک: ابن حجر عسقلانی، *تهذیب التهذیب*، ج ۸، ص ۲۴ و ۲۵؛ محمد تقی تستری، *قاموس الرجال*، ج ۸، ص ۹۶-۹۸.

۵. زید بن علی بن الحسین (علیه السلام)، *مُسند زید بن علی*، تحقیق محمد بخیت مطیعی حنفی، ص ۵۶.

فتح خبیر، متعه را ممنوع کرد.^۱ با وجود این، باید گفت که نسبت کتاب یادشده به زید بن علی بن حسین علیه السلام نادرست می‌نماید؛ زیرا زید پیرو مکتب پدران پاکش بود،^۲ در حالی که آرای موجود در کتاب مزبور به هیچ روی، با مکتب فقهی اهل بیت علیهم السلام سازگار نیست. بعید نیست که عمرو بن خالد واسطی در روایتهای یادشده، به زید افترا بسته باشد؛ چه اینکه وی از نظر رجال‌شناسان امامیه، گمراه است و رجال‌نویسان اهل سنت نیز او را «جعل‌کننده حدیث» و «دروغگو» شمرده‌اند.^۳

شیخ طوسی درباره‌ی او گفته است: «عمرو بن خالد واسطی از بتریه است.»^۴ یکی از رجال‌پژوهان شیعه، موارد متعددی از آرای نادرست او در فقه را گزارش کرده است.^۵ شمار زیادی از رجال‌شناسان اهل سنت نیز از او با وصفهای «کذاب»، «جعل‌کننده حدیث»، «متروک الحدیث» و «غیر قابل اعتماد» یاد کرده‌اند.^۶

شماری از آرای موجود در تفسیر فقهی مقاتل با مسند منسوب به زید بن علی مقابله شد، که حاکی از هماهنگی میان آن دو بود؛ بنابراین، درباره‌ی مذهب مقاتل بن سلیمان باید گفت که او شیعه زیدی بتری است و از آنجا که شیعیان زیدی در عقاید و فقه، بیشتر با عامه هماهنگ هستند، عنوان شیعه درباره‌ی آنان به معنای پیروی از مکتب اهل بیت علیهم السلام نیست، بلکه به خلاف آنچه از این عنوان برمی‌آید، آنان را باید پیرو مکتب خلفا دانست؛ از این روست که برخی رجال‌پژوهان، مقاتل بن سلیمان را عامی دانسته‌اند.^۷

استادان و مشایخ

مقاتل بن سلیمان از بسیاری از تابعان و اتباع تابعان بهره‌مند بوده و از آنها حدیث

۱. همان، ص ۳۰۴.
۲. در این باره، ر.ک: محسن امین، *أعیان الشیعه*، ج ۷، ص ۱۰۷-۱۱۵.
۳. محمدتقی تستری، *قاموس الرجال*، ج ۸، ص ۹۶-۹۸.
۴. محمد بن حسن طوسی، *رجال الطوسی*، ص ۱۳۱.
۵. محمدتقی تستری، *قاموس الرجال*، ج ۸، ص ۹۷.
۶. ابن حجر عسقلانی، *تهذیب التهذیب*، ج ۸، ص ۲۴ و ۲۵.
۷. ر.ک: محمدتقی تستری، *قاموس الرجال*، ج ۱۰، ص ۲۲۴.

نقل کرده است.

بر اساس سندهای موجود، مهم‌ترین شیوخ روایت او به ترتیب کثرت نقل مقاتل از آنان در تفسیر فقهی عبارت است از:

عطاء بن ابی‌ربیع (۲۷-۱۱۴ ه.ق.)؛^۱ ضحاک بن مزاحم (... - ۱۰۵ ه.ق.)؛ حماد ابن ابی‌سلیمان (... - ۱۱۹ یا ۱۲۰ ه.ق.)؛^۲ عمرو بن شعیب (... - ۱۱۸ ه.ق.)؛^۳ ابواسحاق سبیبی (... - ۱۲۷ یا ۱۲۹ ه.ق.)؛^۴ قتاده بن دعامة سدوسی بصری (۶۰-۱۱۷ ه.ق.)؛^۵ ابوزناد، عبدالله بن ذکوان (حدود ۶۵-۱۳۰ ه.ق.)؛^۶ محمد بن مسلم بن عبیدالله بن عبدالله بن شهاب زهری (۵۲-۱۲۴ ه.ق.)^۷.

۱. ابو محمد عطاء بن ابی‌ربیع (۲۷-۱۱۴ ه.ق.) از فقیهان بزرگ تابعی و مفتی اهل مکه، از عمر بن کیسان نقل شده که در روزگار بنی‌امیه، فریادزنده‌ای فریاد می‌زد: «کسی جز عطا به مردم فتوا ندهد». درباره‌ی او ر.ک: ابن حجر، *تهذیب التهذیب*، ج ۷، ص ۱۸۰-۱۸۲؛ زرکلی، *الأعلام*، ج ۴، ص ۲۳۵.

۲. ابواسماعیل، حماد بن ابی‌سلیمان کوفی، اصالتاً اصفهانی است. به هوش فراوان، قوت حافظه، آگاهی فراوان در فقه و توانمندی در مناظره، ستوده شده است. درباره‌ی وی، ر.ک: شمس‌الدین ذهبی، *سیر أعلام النبلاء*، ج ۵، ص ۲۳۱-۲۳۷.

۳. عمرو بن شعیب بن محمد، فقیه و محدث اهل طائف که به مکه آمد و شد فراوان داشت. از پدرش و بسیاری از تابعان مانند طاوس، مجاهد و عطا روایت کرده است. رجال‌شناسان، بیشتر، او را توثیق کرده‌اند. درباره‌ی وی، ر.ک: همان، ج ۵، ص ۱۶۵-۱۸۰.

۴. ابواسحاق، عمرو بن عبدالله سبیبی کوفی، از تابعان که از شمار فراوانی از صحابه، حدیث نقل کرده و قابل اعتماد و موثق شمرده شده است. درباره‌ی وی، ر.ک: احمد بن عبدالله عجلی، *معرفة الثقات*، ج ۲، ص ۱۷۹.

۵. ابوالخطاب، قتاده بن دعامة سدوسی بصری، از انس، ابوطیفیل و عطا، حدیث نقل کرده است. فقیه، محدث و مفسر، در زبان عرب تبخّر داشته و از ایام و انساب عرب آگاهی فراوان داشته است. ر.ک: جعفر سبحانی، *موسوعة طبقات الفقهاء*، ج ۱، ص ۴۹۳-۴۹۴.

۶. ابوزناد، عبدالله بن ذکوان قرشی مدنی، از علما و فقههای بزرگ تابعان که از علی بن حسین علیه السلام، انس ابن مالک، عبدالله بن عمر و بسیاری دیگر، حدیث نقل کرده است. رجال‌شناسان او را ثقه شمرده‌اند. ر.ک: شمس‌الدین ذهبی، *سیر أعلام النبلاء*، ج ۵، ص ۴۴۵-۴۵۱.

۷. محمد بن مسلم بن عبیدالله بن عبدالله بن شهاب زهری، از محدثان و فقههای بزرگ اهل سنت که از امام علی بن حسین علیه السلام، جابر بن عبدالله انصاری، سعید بن مسیب و جمعی دیگر، روایت کرده است. ساکن شام و ملازم عبدالملک بن مروان و هشام بن عبدالملک بوده است. ر.ک: جعفر سبحانی، *موسوعة طبقات الفقهاء*، ج ۱، ص ۵۲۳-۵۲۵.

افزون بر این افراد، مقاتل از افراد زیر نیز به طور اندک، روایت می‌کند:

محمد بن علی بن حسین (امام باقر علیه السلام)، محمد بن سیرین، مکحول، نافع غلام عبدالله بن عمر، سعیر بن کدام، ابوزبیر مکی، علقمة بن مرثد، محمد بن منکدر، ثابت بنانی، عطیة بن سعد کوفی، عبدالله بن بریده، زید بن اسلم، بشر بن تمیم مدنی، عبدالله بن سعد، سعید بن صالح، حریر بن بریده، سعید مقبری، ابواسحاق شعبی، شرحبیل بن سعد، سلیمان بن مهران اعمش، ابن طاوس یمانی، ابوروق، ابن ابی نجیح و شهر بن حوشب.^۱

راویان

افراد زیر از مقاتل روایت کرده‌اند:

هدّیل بن حبیب، سفیان بن عُیینه، حسن بن محبوب سراد، حکیم بن عبدالرحمن، ابونعیم فضل بن دکین، داود بن محبر، حفص بن غیاث، حکم بن میسر، عمرو قدیدی، حمّاد بن قیراط، رواد بن جراح، اسحاق بن بشر، مکی بن ابراهیم، بقیة بن ولید، سعد بن صلت، اسما عیل بن عیاش، حرمی بن عماره، یحیی ابن شبل، عبدالصمد بن عبدالوارث، شبابة بن سوار، سعدان بن سعید بلخی، شریح بن یزید حمصی، عبدالله بن مبارک، نصر بن حمّاد وراق، ولید بن مزید بیروتی، ولید بن مسلم، یوسف بن خالد سمتی، منصور بن عبدالحمید بارودی، عتّاب بن محمد بن شوذب، عبدالرحمن بن سلیمان بن ابی‌الجون، عبدالرحمن بن محمد محاربی، عبدالرزاق بن همام، عیسی بن ابی فاطمه، عیسی بن یونس، ابوجنید ضریر، ابویحیی حمانی، حمّاد بن محمد فزاری، حمزة بن زیاد طوسی و علی بن جعد.^۲

۱. ر.ک: مقاتل بن سلیمان، *تفسیر مقاتل*، ج ۱، ص ۲۵-۲۶؛ همو، *تفسیر الخمس مائة آية من القرآن*؛ همچنین ر.ک: شمس‌الدین ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، ج ۷، ص ۲۰۱؛ ابن حجر عسقلانی، *تهذیب التهذیب*، ج ۱۰، ص ۲۴۹.
۲. ر.ک: ابن حجر عسقلانی، *تهذیب التهذیب*، ج ۱۰، ص ۲۴۹؛ یوسف مزّی، *تهذیب الکمال*، ج ۲۸، ص ۴۳۵. برخی از این راویان، از اسناد روایات نقل شده از مقاتل در کتابهای حدیثی شیعه و سنی، استخراج شده است.

شخصیت مقاتل

الف) وثاقت مقاتل

بیشتر دانشمندان حدیث پژوه، مقاتل را ثقه نمی‌دانند و برای حدیث وی، ارزشی قائل نیستند، بلکه او را جعل‌کننده، دروغگو و فریبکار می‌شمارند.^۱ نسایی درباره‌اش می‌گوید: «بسیار دروغ‌گوست». همو می‌گوید:

دروغگویان معروف که ساخته‌ها و بافته‌های خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نسبت می‌دادند، چهار نفرند: ابراهیم بن ابی‌یحیی در مدینه، واقدی در بغداد، مقاتل بن سلیمان در خراسان و محمد بن سعید مصلوب در شام.^۲

بخاری نیز مقاتل را تأیید نکرده است.^۳ اسحاق بن ابراهیم حنظلی می‌گوید: از خراسان سه تن سر برآورده‌اند که در دنیا بی‌نظیرند، لکن در بدعت‌گذاری و دروغ‌گویی: جهم بن صفوان، عمر بن صُبْح و مقاتل بن سلیمان از خارجه بن مصعب روایت شده که گفت: «از نظر ما، جهم و مقاتل بن سلیمان فاسق و فاجرند».^۴

شیخ مفید رحمته الله نیز مقاتل را به دلیل «گرایش به تفسیر به رأی»، «خلط بسیار مسائل» و «تعصب و دشمنی‌اش با آل محمد علیهم السلام» شایسته اعتماد ندانسته است.^۵ رجال‌شناسان شیعه نیز مقاتل را تأیید نکرده‌اند.^۶ با این حال، ابراهیم حربی، مدّعی شده که منشأ این‌گونه سخنان درباره‌ی مقاتل، حسدورزی به وی بوده است،^۷ لکن باید پرسید: با اینکه سخنان و اظهار نظرهای یادشده در نکوهش مقاتل، از شخصیت‌های شناخته‌شده به علم و تقوا نیز نقل شده است، چگونه می‌توانیم منشأ آن

۱. ر.ک: محمد بن احمد ذهبی، *میزان الاعتدال*، ج ۴، ص ۱۷۳-۱۷۴.

۲. یوسف مزّی، *تهذیب الکمال*، ج ۲۸، ص ۴۴۹.

۳. محمد بن احمد ذهبی، *میزان الاعتدال*، ج ۴، ص ۱۷۳.

۴. یوسف مزّی، *تهذیب الکمال*، ج ۲۸، ص ۴۴۳.

۵. محمد بن نعمان عکبری (شیخ مفید)، *مصنّفات الشیخ المفید*، المؤتمر العالمی لألفية الشیخ المفید، ج ۸، ص ۹۱.

۶. در این باره، ر.ک: محمدتقی تستری، *قاموس الرجال*، ج ۱۰، ص ۲۲۳-۲۲۴.

۷. ر.ک: خطیب بغدادی، *تاریخ بغداد*، ج ۱۳، ص ۱۶۴.

را حسادت بدانیم؟ افزون بر این، برخی گزارشهای رسیده از زندگی مقاتل و نیز برخی روایات وی، جعل‌کنندگی و دروغگو بودن او را تأیید می‌کند؛ برای مثال، در شرح حال وی گذشت که او برای نزدیک شدن و تقرب به خلفای عباسی، به برخی از آنان گفت که آماده است به سود ایشان، حدیث بسازد!^۱

همچنین نقل شده که شخصی به مقاتل گفت:

کسی دربارهٔ رنگ سگ اصحاب کهف از من پرسید و من نمی‌دانستم چه بگویم! مقاتل به او گفت: چرا نگفتی رنگ آن سگ، ابلق بود؟ اگر چنین می‌گفتی، کسی نمی‌توانست سخن تو را رد کند.^۲

دکتر عبدالله محمود سخّاته که به تفصیل دربارهٔ مقاتل بحث کرده، پس از ذکر این مطلب می‌نویسد:

از این سخن مقاتل، فهمیده می‌شود که او نه تنها یک دروغ‌پرداز، بلکه در آموختن روش دروغگویی به دیگران نیز استاد بوده است؛ زیرا وی به شخص مزبور، روش دروغگویی را تلقین کرده است.^۳

برخی شواهد، حاکی از آن است که گاهی مقاتل سند برخی احادیث را تغییر می‌داده و به نقل درست سند، اهتمام نمی‌ورزیده است؛ نقل شده که روزی وی برای مردم، از کلبی حدیث نقل می‌کرد و می‌گفت: «ابونضر کلبی به من خبر داد که...»، در همان هنگام، کلبی که از آنجا می‌گذشت، سخن نادرست وی را شنید و به مقاتل گفت: «ای ابوالحسن! من، کلبی هستم و هرگز چنین حدیثی را روایت نکرده‌ام!» مقاتل گفت: «خاموش باش، ای ابونضر! آراستگی حدیث به رجال آن است و آن هم به دست ماست».^۴

عبدالصمد بن عبدالوارث می‌گوید:

مقاتل نزد ما آمد و برایمان از عطا حدیث گفت. چندی بعد، همان حدیثها را از

۱. ر.ک: ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۲۵۲؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۱۶۸.
۲. یوسف مزّی، تهذیب الکمال، ج ۲۸، ص ۴۴۴.
۳. مقاتل بن سلیمان، الأشباه والنظائر فی القرآن الکریم، ص ۳۷.
۴. ر.ک: ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۲۵۲.

ضحاک بازگو کرد. زمانی دیگر، همان احادیث را از عمرو بن شعیب نقل کرد! از او پرسیدیم: «این حدیثها را از چه کسی شنیده‌ای؟» گفت: «از همهٔ آنان»؛ سپس گفت: «نه! به خدا سوگند، نمی‌دانم از کدام یک شنیده‌ام».^۱

مقاتل در کتاب تفسیر الخمس مائة آیه من القرآن حدیثی را نقل می‌کند که سند آن این‌گونه است: «عن محمد بن علی عن عطاء عن ابن عباس».^۲ اگر مقصود وی از «محمد بن علی»، امام باقر علیه السلام باشد، به احتمال قوی، این سند، ساختهٔ مقاتل است؛ زیرا امام باقر علیه السلام مانند دیگر ائمه علیهم السلام، نوعاً از اجداد پاکش حدیث نقل می‌کند و گاه ممکن است از برخی اصحاب برجستهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همچون جابر بن عبدالله انصاری نیز روایت کند، اما اینکه آن حضرت علیه السلام حکمی فقهی را از کسی چون عطا که از تابعان می‌باشد، نقل کند، بعید به نظر می‌رسد.

ب) عجب و خودپسندی مقاتل

از خصصتهای مقاتل بن سلیمان که گزارشهای زیر از آن حکایت دارد، عجب و خودبزرگی بینی اوست:

- ۱. هنگامی که مقاتل به مکه رفته بود، از مردم خواست، از عرش فروتر، هر چه خواهند از او بپرسند. قیس القیاس برخاست و گفت: «در حجی که حضرت آدم انجام داد، چه کسی سر او را تراشید؟»، مقاتل در پاسخ، واماند.
- ۲. سفیان بن عیینه روایت کرده که روزی مقاتل بن سلیمان گفت: «هرچه خواهید، پایین تر از عرش از من بپرسید.» شخصی به او گفت: «ای ابوالحسن! آیا مورچه را دیده‌ای؟ روده‌هایش در جلو بدن اوست یا در عقب آن؟» مقاتل ندانست چه پاسخ دهد.

۳. روزی مقاتل در مسجد «بیروت» نشست و گفت: «از چیزی پایین تر از عرش، پرسش نخواهید کرد، مگر آنکه شما را از آن آگاه سازم!» او زاعی، کسی را واداشت تا از او بپرسد «میراث او از دو جد هاشم چه اندازه است.» چون این پرسش

۱. همان، ج ۱۰، ص ۲۵۱.
۲. مقاتل بن سلیمان، تفسیر الخمس مائة آیه من القرآن، برگه شماره ۳۳، بخش اول.

از وی شد، از پاسخ فروماند و جوابی نداد.^۱

ج) آگاهی گسترده در تفسیر و دانشهای قرآنی

تاریخ زندگی مقاتل، نشان می‌دهد که وی دارای نبوغ و استعداد فراوانی بوده است، به طوری که حدوداً در دهه سوم عمرش، تفسیر کامل قرآن را نگاشته است و از چنان شهرت و نفوذی برخوردار گردیده که پیش از مهاجرت به عراق، نگرشها و دیدگاههای کلامی او در آنجا مطرح گردید.

از این رو، با اینکه وی از نظر اخلاقی، مخدوش و غیر قابل اعتماد، شمرده می‌شود، از نظر علمی، ستایش شده است. بیشتر منابع رجالی، از آگاهی گسترده مقاتل در تفسیر و دانشهای قرآنی گزارش داده‌اند.^۲ عبدالله بن مبارک، تفسیر وی را سرشار از دانش دانسته و از آن به نیکی یاد کرده است.^۳ مقاتل بن حیان در وصف او می‌گوید: «او همچون دریایی از دانش است».^۴ شافعی می‌گوید: «در تفسیر، مردم ریزه‌خوار خوان دانش مقاتل هستند»^۵ و «هر کس جوینده دانش تفسیر است، باید به آثار او مراجعه کند».^۶

حماد بن ابی حنیفه، مقاتل را در تفسیر، از کلبی عالم‌تر شمرده است،^۷ ولی عبدالله بن عدی می‌نویسد:

کسی تفسیری به گستردگی و کاملی تفسیر محمد بن سائب کلبی ننوشته است. تفسیر مقاتل بن سلیمان پس از آن جای دارد و کلبی از مقاتل برتر است؛ زیرا درباره مقاتل گزارش شده است که به آرای نادرستی، اعتقاد داشته است.^۸

۱. برای این موارد ر.ک: یوسف مزّی، تهذیب الکمال، ج ۲۸، ص ۴۴۶-۴۴۷.
 ۲. ر.ک: عبدالله بن عدی، الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۶، ص ۴۳۵؛ محمد بن احمد ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۷۳؛ یوسف مزّی، تهذیب الکمال، ج ۲۸، ص ۴۳۶-۴۳۷؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۱۶۱.
 ۳. یوسف مزّی، تهذیب الکمال، ج ۲۸، ص ۴۳۷؛ محمد بن احمد ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۷۳.
 ۴. محمد بن احمد ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۷۳.
 ۵. همان.
 ۶. یوسف مزّی، تهذیب الکمال، ج ۲۸، ص ۴۳۶.
 ۷. عبدالله بن عدی، الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۶، ص ۴۳۶.
 ۸. همان، ج ۶، ص ۱۲.

نگارنده نیز بر این باور است که مقایسه تفسیر مقاتل با تفسیر کلبی، به روشنی، برتری تفسیر کلبی را تأیید می‌کند؛ زیرا چنان که ابن عدی گزارش داده، تفسیر کلبی از تفسیر مقاتل گسترده‌تر است.^۱

افزون بر این، مقاتل از جو ضد اهل بیت علیهم‌السلام متأثر بوده و چه بسا که روایتهای مربوط به آنان را یاد نکرده و در دام روایتهای ساختگی افتاده است، بر خلاف کلبی که از جو حاکم متأثر نبوده و بیشتر، روایتهای تفسیری مکتب اهل بیت علیهم‌السلام را ثبت کرده است.^۲

نکته سوم در برتری تفسیر کلبی، تقدّم زمانی آن بر تفسیر مقاتل است؛ زیرا کلبی، این تفسیر را از ابوصالح و او نیز از ابن عباس روایت کرده است.

آثار مقاتل

بر پایه گزارش ابن ندیم، نگاشته‌های مقاتل بن سلیمان به دوازده عنوان می‌رسد که بیشتر آنها درباره تفسیر و دانشهای قرآنی می‌باشد.^۳ از آثار او، چهار عنوان از حوادث روزگار، مصون مانده و اکنون در دست است:

الف) تفسیر کامل قرآن: این کتاب، دومین تفسیر کامل قرآن است که به تفسیر همه آیه‌های قرآن، پرداخته است.^۴ این تفسیر، با عنوان تفسیر مقاتل بن سلیمان با مقدمه و تحقیق دکتر عبدالله محمود شحاته، چاپ شده است.

۱. گزارش سید بن طاوس نیز که خود به بخشهایی از آن تفسیر دست یافته، گفته این عدی را تأیید می‌کند. ابن طاوس، مواردی از تفسیر کلبی را به طور مستقیم نقل کرده که مقایسه آنها با تفسیر مقاتل، برتری تفسیر کلبی را از هر نظر، نشان می‌دهد. در این باره، ر.ک: سید بن طاوس، سعد السعود للنفس، تحقیق مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، ص ۳۳۷-۳۳۵ و ۳۴۸-۳۵۲.
 ۲. در این باره، ر.ک: تفسیر فرات بن ابراهیم کوفی، ذیل بقره / ۲۷۴، آل عمران / ۱۵ و ۱۵۴، نساء / ۱، مائده / ۱۱ و ۵۵. نیز، عبیدالله بن عبدالله بن احمد (حاکم حَسْکَانی)، شواهد التنزیل، تحقیق محمدباقر محمودی، ج ۱، ص ۹۳، ۹۶، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۸۰، ۲۱۲، ۲۳۲، ۲۳۹، ۲۵۱، ۲۵۹، ۲۶۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۶۵، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۸۶.
 ۳. ابن ندیم، الفهرست، تحقیق ابراهیم رمضان، ص ۲۲۲.
 ۴. چنان که پیشتر گفتیم، تفسیر محمد بن سائب کلبی که از ابوصالح از ابن عباس روایت شده است، بر تفسیر مقاتل، پیشی و برتری دارد.

ب) *تفسیر الخمس مائة آية من القرآن*: این کتاب، در تفسیر آیات الاحکام تدوین شده و نخستین اثر مبسوط در این موضوع است که تاکنون باقی مانده است. در بخش دوم به تفصیل، به معرفی آن خواهیم پرداخت.

ج) *الأشباه والنظائر فی القرآن الکریم*: این کتاب که ابن ندیم با عنوان *الوجوه و النظائر* از آن یاد می‌کند،^۱ دربارهٔ وجوه معنایی واژگان قرآن نوشته شده است که کهن‌ترین کتاب موجود در این زمینه به شمار می‌رود. این کتاب، به قلم دکتر عبدالله محمود شحاته، تحقیق و تصحیح شده و برای نخستین بار، در سال ۲۰۰۱ م. در قاهره منتشر شده است.

د) *متشابه القرآن*: ابن ندیم افزون بر این کتاب، کتاب دیگری را با عنوان *الآیات و المتشابهات* در شمار تألیفات مقاتل آورده است.^۲ گمان می‌رود، دو عنوان یادشده، هر دو نام یک اثر باشد؛ هرچند، احتمال تعدد نیز دور نیست. موضوع دو عنوان یادشده نیز مردد بین متشابه در مقابل محکم، و متشابه به معنای آیه‌های همگون و مشابه است.

آقای عبدالحسین شهیدی صالحی گزارش کرده که نسخه‌ای خطی از *متشابهات القرآن* مقاتل بن سلیمان که به سال ۵۸۶ ه.ق. استنساخ شده است، در کتابخانه او وجود دارد.^۳

معرفی «تفسیر الخمس مائة آية من القرآن»

ویژگی و ساختار کلی

این کتاب، تفسیر فقهی مقاتل بن سلیمان است که حدوداً در دهه‌های آغازین سدهٔ دوم ه.ق.، نگاشته شده است که نخستین تفسیر فقهی موجود به شمار می‌رود.

معرفی این تفسیر، بر پایهٔ نسخه‌ای خطی از این تفسیر است که در سال ۷۹۲ ه.ق. به قلم محمد بن هارون بن محمد جنینی، استنساخ شده و با شمارهٔ

۱. ابن ندیم، *الفهرست*، ص ۲۲۲. همان.

۲. ر.ک: *دائرة المعارف تشیع*، ج ۴، ص ۴۷۹.

«OR-6333» در کتابخانهٔ بریتانیا (The British Library) نگهداری می‌شود. مرکز پژوهش دانشگاه علوم اسلامی رضوی با تلاش فراوان، میکروفیلم نسخهٔ مزبور را تهیه کرده است و تصویر کلیهٔ صفحات آن را در اختیار دارد؛^۱ از این رو، اطلاعاتی که دربارهٔ این تفسیر ارائه می‌دهیم، مستند به تصویر یادشده است.

زنجیرهٔ راویان این تفسیر این‌گونه است: قاضی ابو عبدالله محمد بن علی بن زادلج عن عبدالخالق بن حسن عن عبدالله بن ثابت عن ابیه عن هذیل بن حبیب عن مقاتل بن سلیمان.

چنان که از عنوان *تفسیر الخمس مائة آية من القرآن فی الأمر والنهی و الحلال و الحرام* برمی‌آید، مقاتل در این اثر، کوشیده است، آیه‌هایی را که در آن، امر یا نهی وجود دارد و بر روایی یا ناروایی کاری دلالت می‌کند، تفسیر کند. وی این‌گونه آیه‌ها را به «شیوهٔ موضوعی»، سامان داده است.

ترتیب موضوع‌های این کتاب، از نظم منطقی مناسبی برخوردار نیست و تا اندازه‌ای دچار نابسامانی و پراکندگی است؛ برای نمونه، آیه‌های مربوط به «طهارت»، در میان آیه‌های «نماز» مطرح شده است. همچنین موضوع «درود بر پیامبر ﷺ و ذکر و دعا» که شایسته بود در مبحث نماز و یا در پایان آن آورده شود، پس از موضوع «صید و ذباحت» آورده شده است.

این کتاب، اندکی مبسوط‌تر از *تفسیر کبیر* مقاتل و گاه به اندازهٔ آن، به بیان آیات الاحکام پرداخته است. هرچند مواردی یافت می‌شود که در *تفسیر کبیر*، بسط و توضیح بیشتری ارائه گردیده است، مانند تفسیر آیهٔ *گرانسنگ ﴿وإن طائفتان من المؤمنین اقتتلوا...﴾*^۲.

۱. نسخهٔ یادشده دارای ۲۰۶ صفحه در اندازهٔ ۱۷×۱۲/۵ سانتیمتر است. هر صفحه، دارای ۱۷ سطر است که هر دو صفحه، در یک برگ قرار دارد. صفحهٔ نخست را با «الف» و صفحهٔ دوم را با «ب» نشانی می‌دهیم. در مواردی که به ذکر شمارهٔ برگه اکتفا شده است، هر دو صفحهٔ «الف» و «ب» مراد است. لازم به ذکر است که این کتاب، در سال ۱۹۸۰ م.، با مقدمه و تحقیق «یشعیا گولدفلد»، در فلسطین اشغالی چاپ شده است. در پایان نگارش این جستار، به کوشش مسئول کتابخانه تخصصی علوم قرآنی و حدیث قم، تصویری از آن، به دستمان رسید.

۲. حجرات / ۹.

از آن روی که این تفسیر، کهن ترین نسخه خطی موجود در موضوع احکام القرآن است که آغاز جریان تفسیرنگاری فقهی را نشان می دهد، از اهمیت فراوانی برخوردار است. با این حال، از آنجا که نگارنده آن، دارای شخصیت درخور اعتمادی نیست و نیز شماری از روایتهای ساختگی یا تحریف شده در آثار او راه یافته است، در بهره گیری از آن باید دقت شود.

آیات الاحکام در تفسیر مقاتل

عنوان «تفسیر الخمس مائة آية من القرآن في الأمر والنهي والحلال والحرام» گویای آن است که مقاتل بن سلیمان، تعداد آیه های دربردارنده امر و نهی را که بیانگر احکام حلال و حرام است، در حدود پانصد آیه می دانسته است. آیه های مورد استناد در تفسیر وی که حدود ۵۲۰ آیه می باشد، تقریباً مطابقت عنوان یاد شده را با محتوای کتاب تأیید می کند.

مقاتل افزون بر آیه هایی که فقه پژوهان قرآنی بیشتر بدان می پردازند، آیه هایی با جنبه غالباً اخلاقی را نیز می آورد؛ برای نمونه، در موضوع نماز، آیه هایی را در مذمت ریا و عدم حضور قلب در نماز آورده^۱ و همچنین در موضوع زکات، درباره کيفر ترک زکات و پاداش دهندگان آن، آیه هایی را آورده است.^۲ پرداختن مقاتل به این گونه آیه ها و آیه های دیگری با جنبه کلامی و غیر کلامی، شاید از آن روی باشد که وی در آیه های مورد بحث خود، وجود امر یا نهی را در نظر داشته است.^۳ مقاتل در موضوع «امر به معروف و نهی از منکر» به آیه هایی از سوره لقمان استشهد کرده است:^۴ ﴿و إذ قال لقمان لابنه و هو يعظه... يا بني أقم الصلاة و أمر

۱. مقاتل بن سلیمان، تفسیر الخمس مائة آية من القرآن، برگه شماره ۱۳.

۲. همان، برگه شماره ۱۵ و ۱۶.

۳. از همین روست که آیه های ۱۴۵ از سوره بقره و ۱۶۹-۱۷۰ از سوره آل عمران که درباره مقام شهیدان است، به سبب دربرداشتن نهی ﴿لاتقولوا﴾ و ﴿لاتحسبن﴾ از آیه های بررسی شده این تفسیر است. ر.ک: همان، برگه شماره ۹۵ ب؛ همچنین آیه ۲۲ و ۲۳ از سوره حدید که درباره قضا و قدر الهی است، شاید به سبب دربرداشتن نهی ﴿لاتأسوا﴾ و ﴿لاتفرحوا﴾ آورده شده است. ر.ک: همان، برگه شماره ۹۹-۱۰۰.

۴. همان، برگه شماره ۱۰۰ ب.

بالمعروف و انه عن المنکر و اصبر علی ما أصابک إن ذلك من عزم الأمور^۱. استناد به این آیه ها، از آن حکایت دارد که وی آیه های مربوط به تکالیف امتهای گذشته را در استنباط احکام، حجت می داند، به ویژه که وی در موضوع یاد شده به دیگر آیه های مربوط، استشهدا نکرده است.

در سنجش با دیگر تفاسیر فقهی - موضوعی، در تفسیر مقاتل، آیه های بیشتری بررسی شده است، با این حال، شماری از آیات الاحکام که بیشتر در تفاسیر احکام القرآن بررسی می شود. در این کتاب فراموش شده است؛ برای نمونه، در موضوع «امر به معروف و نهی از منکر» از آیه شریفه ﴿ولتکن منکم أمة یدعون إلى الخیر...﴾^۲ و در موضوع «جهاد» از آیه های ﴿یستلونک عن الشهر الحرام قتال فیہ...﴾^۳؛ ﴿واقتلوهم حیث ثقتموهم و أخرجوهم من حیث أخرجوکم...﴾^۴؛ ﴿الشهر الحرام بالشهر الحرام و الحرمات قصاص...﴾^۵ غفلت شده است. در دیگر موضوعها نیز، کم و بیش، برخی آیه های نسبتاً صریح، به فراموشی سپرده شده است.^۶

آرای اصولی

در روزگار مقاتل، دانش فقه و استنباط احکام، مراحل نخستین خود را می گذراند و اصول وقواعد آن بسیار اندک، ساده و غیر مدون بود؛ از این رو، در نوشته های وی، مطلب شایان توجهی در این باره دیده نمی شود. با وجود این، از مجموع نگرشها و مستندات مقاتل، نکاتی درباره منابع و مبانی استنباط، برداشت می شود که در اینجا یاد می کنیم.

الف) منابع استنباط

بی گمان، کتاب و سنت از نگاه مقاتل، از منابع استنباط به شمار می رود، ولی درباره

۱. لقمان / ۱۳ و ۱۷.

۲. آل عمران / ۱۰۴.

۳. بقره / ۲۱۷.

۴. بقره / ۱۹۱.

۵. بقره / ۱۹۴.

۶. موضوع حج (آیه ۲۵ از سوره حج) نذر (آیه ۲۷۰ از سوره بقره) و میراث (آیه ۶ از سوره احزاب) از دیگر موضوعهایی است که به کاستی آن در این تفسیر، آگاه شدیم. ظاهراً سبب غفلت مقاتل از این آیه ها، این است که امر یا نهی صریحی در این آیه ها ذکر نشده است.

عقل و اجماع، مطلبی را در کتاب وی نیافتیم. از قیاس، استحسان و مانند آن نیز در این اثر، سخنی به میان نیامده است. مقاتل در استنباط احکام، افزون بر احادیث پیامبر ﷺ، از سخنان صحابه و تابعان نیز بهره می‌گیرد.

ب) مبانی استنباط

۱. دلالت امر بر وجوب

به نظر می‌رسد، مقاتل در آیه ﴿... فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ...﴾ بر اساس دلالت امر ﴿فَلْيَصُمْهُ﴾ بر وجوب، بر این رأی است که «خداوند روزه گرفتن را بر همه کسانی که توان آن را دارند و در سفر نیستند، واجب کرده است».^۱

مقاتل، در تفسیر آیه ﴿إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ...﴾، ﴿فاسعوا﴾ را به «فامضوا» (رهسپار شوید) تفسیر کرده، می‌نویسد: «هی فریضة واجبه».^۲ از آنجا که مقاتل دلیلی بر وجوب، جز ظهور آیه ارائه نداده است، به نظر می‌رسد که دلیل او، ظهور امر در وجوب باشد.

همچنین وی در آیه ﴿... فاعزلوا النساء في المحيض...﴾ می‌نویسد: مقصود، پرهیز کردن از آمیزش جنسی با زنان است، «فإنه حرام».^۳ به نظر می‌رسد، مقاتل با «فای» تفریع، به این نکته اشاره می‌کند که حرمت آمیزش، از امر ﴿فاعزلوا النساء﴾ استفاده می‌شود که بر وجوب کناره‌گیری از زنان حائض، دلالت می‌کند.

۲. امر به شیء پس از نهی

از نگاه مقاتل، «امر به شیء پس از نهی از آن» یا به تعبیر دیگر، «امر مسبوق به نهی»، بر وجوب دلالت ندارد، بلکه بر جواز و رخصت انجام دادن عمل دلالت دارد. برای نمونه، خداوند متعال درباره شخص مُحْرَم می‌فرماید: ﴿... غير محلي الصيد و أنتم حرم...﴾^۴

۱. بقره / ۱۸۵؛ مقاتل بن سلیمان، تفسیر الخمس مائة آية من القرآن، برگه شماره ۲۳ ب؛ نسخه چاپی، ص ۷۵.

۲. جمعه / ۹؛ همان، برگه شماره ۹ ب؛ نسخه چاپی، ص ۳۴.

۳. بقره / ۲۲۲؛ همان، برگه شماره ۵۷ الف؛ نسخه چاپی، ص ۱۷۳.

۴. مائده / ۱.

که بیانگر آن است که شکار در حال احرام، حلال نیست. سپس، درباره محرم به هنگام خروج از احرام می‌فرماید: ﴿... و إذا حللتم فاصطادوا...﴾ که شکار پس از احرام، جایز دانسته شده است. مقاتل درباره مفهوم ﴿فاصطادوا﴾ می‌نویسد: «این امر، رخصتی است که در پی نهی آمده است».^۱

همانند این مطلب را مقاتل در تفسیر آیه ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ﴾ نوشته است؛ زیرا در این باره نیز در آیه قبل، خداوند متعال از خرید و فروش به هنگام نماز جمعه نهی می‌کند و سپس می‌فرماید: «پس از پایان نماز، در طلب روزی، در زمین پراکنده شوید». این امر به سبب مسبوق بودن آن به نهی، به معنای رخصت است، نه وجوب.^۲

۳. ظهور نهی در حرمت

محرماتی را که مقاتل با استناد به آیه‌های قرآن برمی‌شمارد، دو گونه است:

الف) کارهایی که در آیه‌هایی، تحریم آنها آشکارا بیان شده است، مانند ﴿حرمت عليكم أمهاتكم و بناتكم...﴾^۳؛ ﴿حرمت عليكم الميتة و الدم...﴾^۴؛ ﴿قل إنما حرم ربي الفواحش ما ظهر منها و ما بطن...﴾^۵.

ب) کارهایی که خداوند متعال از آن نهی کرده است، ولی به تحریم آن تصریح نشده است، مانند ﴿ولا تأكلوا أموالكم بينكم بالباطل...﴾^۶؛ ﴿ولا تنكحوا المشركات حتى يؤمن...﴾^۷؛ ﴿... و لا تكروها فتياتكم على البغاء...﴾^۸.

در این گونه محرمات که غالباً جز نهی، چیزی در آیه وجود ندارد که بر حرمت

۱. مائده / ۲؛ مقاتل بن سلیمان، تفسیر الخمس مائة آية من القرآن، برگه شماره ۳۲ الف؛ نسخه چاپی، ص ۱۰۱.

۲. جمعه / ۱۰؛ همان، برگه شماره ۹ ب؛ نسخه چاپی، ص ۳۴.

۳. نساء / ۲۳؛ ر.ک: همان، برگه شماره ۵۰ ب؛ نسخه چاپی، ص ۱۵۴.

۴. مائده / ۳؛ ر.ک: همان، برگه شماره ۸۶ ب؛ نسخه چاپی، ص ۲۴۶.

۵. اعراف / ۳۳؛ ر.ک: همان، برگه شماره ۷۳ الف؛ نسخه چاپی، ص ۲۱۳.

۶. بقره / ۱۸۸؛ ر.ک: همان، برگه شماره ۳۸ ب؛ نسخه چاپی، ص ۱۱۹.

۷. بقره / ۲۲۱؛ ر.ک: همان، برگه شماره ۵۳ الف؛ نسخه چاپی، ص ۱۶۰.

۸. نور / ۳۳؛ ر.ک: همان، برگه شماره ۷۴ الف؛ نسخه چاپی، ص ۲۱۶.

دلالت کند، به نظر می‌رسد، مقاتل تحریم را از ظهور نهی استفاده کرده است.

۴. دلالت «أو» بر تخییر

مقاتل در این باره می‌نویسد: هر آنچه در قرآن با «أو» به یکدیگر عطف شده است، از تخییر [مکلف بین آنها] حکایت دارد. بنابراین در آیه‌هایی مانند ﴿... إِيطَاعُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتِهِمْ أَوْ تَحْرِيرِ رَقَبَةٍ﴾ خدای متعال بندگان را میان چند چیز، مخیر گذاشته است.^۱

روش تفسیری

ویژگی نسبتاً فراگیر تفسیر مقاتل، کوتاهی و سادگی جمله‌ها و عبارتهای اوست. وی در بیشتر موارد، رأی خود را یاد می‌کند و به ذکر آرای دیگر نمی‌پردازد. بیان او غالباً در حد بیان ترجمه‌ای و گاه کمتر از آن است؛ از این رو، در موارد زیادی، تنها به ذکر عنوان باب بسنده کرده و حکم یا احکامی را که می‌توان از آیه‌های مربوط برداشت کرد، یاد نمی‌کند و در مواردی که یاد کرده، غالباً وجه دلالت آیه بر حکم را ذکر نکرده است. با آنکه روش مقاتل کوتاه‌نویسی و اختصار است، در برخی موضوعها که برای او اهمیت ویژه‌ای داشته است، مانند «قضیه افک» و رفع تهمت از عایشه، روایات مربوط به آن را به تفصیل آورده است.^۲

مطالب و محتوای تفسیر مقاتل دو گونه است:

- الف) مطالب مستند به حدیث پیامبر ﷺ یا سخن صحابه و تابعان؛
ب) مطالب غیر مستند به حدیث یا سخن کسی.

چنان که در بررسی منابع این تفسیر خواهید دید، تفسیرهای بی‌اسناد مقاتل، بیشتر، برگرفته از تفسیر کلبی و به روایت از ابن عباس است؛ بنابراین، تفسیری که بر پایه اجتهاد و رأی مقاتل باشد، کمتر است. شاید کسانی که جنبه عقلی و اجتهادی را در تفسیر مقاتل قوی دانسته‌اند،^۳ از آن روی بوده که تفسیرهای بی‌اسناد وی را به

۱. مائده / ۸۹؛ همان، برگه شماره ۸۰ الف؛ نسخه چاپی، ص ۲۲۹.

۲. مقاتل بن سلیمان، تفسیر الخمس مائة آیه من القرآن، برگه شماره ۷۵-۷۸.

۳. در این باره، ر.ک: همو، الأشباه و النظائر فی القرآن الکریم، ص ۶۳.

تمامی، اجتهاد و دیدگاه او پنداشته‌اند. بنابراین، با توجه به اینکه تفسیر مقاتل بیشتر برگرفته از آثار مفسران پیش از اوست، در شمار تفاسیر نقلی جای می‌گیرد.

گونه‌های تفسیر مقاتل و ویژگیهای آن

۱. تفسیر قرآن به قرآن

در تفسیر فقهی مقاتل، دو مورد از تفسیر قرآن به قرآن را یافتیم که نشان می‌دهد، مقاتل از این شیوه آگاه بوده و گاهی از آن بهره گرفته است.

الف) مقاتل در تفسیر آیه ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾^۱ می‌نویسد: نامیده شدن شب قدر به این نام، از آن روی بوده است که خدای عزوجل آنچه را تا سال آینده رخ خواهد داد، در آن شب مقدر می‌کند.

مقاتل سپس در تأیید این مطلب، به آیه سوره دخان تمسک می‌جوید: ﴿فِيهَا يَفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾^۲.

ب) مقاتل در تفسیر آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رَجَسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تَفْلَحُونَ﴾^۳ می‌نویسد: امر به پرهیز از رجز، از تحریم آن حکایت دارد، همان‌گونه که آیه ﴿فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ﴾^۴ با همین تعبیر، از حرمت بت پرستی حکایت دارد.

۲. تفسیر روایی

الف) حدیث نبوی

مقاتل برخی آیه‌ها را با استناد به حدیث پیامبر ﷺ تفسیر می‌کند. مصداقهای این‌گونه تفسیر نیز در کتاب مقاتل اندک است. موارد زیر از این دست است:

- مقاتل در تفسیر ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا﴾؛ از پیامبر ﷺ نقل می‌کند که

۱. قدر / ۱.

۲. دخان / ۴؛ مقاتل بن سلیمان، تفسیر الخمس مائة آیه من القرآن، برگه شماره ۲۴ ب.

۳. مائده / ۹۰.

۴. حج / ۳۰؛ مقاتل بن سلیمان، تفسیر الخمس مائة آیه من القرآن، برگه شماره ۴۷ ب.

مراد از ﴿الحسنة﴾ توحید است.^۱

- در تفسیر ﴿سبعاً من المثانی﴾ در آیه ﴿و لقد آتیناک سبعاً من المثانی...﴾ از پیامبر روایت می‌کند که مراد از آن، فاتحة‌الکتاب است.^۲

- در آیه ﴿و لله علی الناس حجّ البیت من استطاع الیه سبیلاً﴾؛ در تفسیر ﴿استطاع﴾ می‌نویسد:

از رسول خدا ﷺ درباره معنای استطاعت سؤال شد. پیامبر ﷺ فرمودند: «استطاعت به معنای داشتن زاد و توشه سفر و مرکب مناسب است».^۳

ب) سخنان صحابه و تابعان

مقاتل در تفسیر بسیاری از آیه‌ها، به سخنان صحابه و در موارد بسیار اندکی نیز به گفتار تابعان استناد می‌کند. با این حال، این‌گونه نیست که همه روایتهایی که از صحابه درباره آیه‌های قرآن، نقل کرده، بیانگر تفسیر آن باشد، بلکه در بسیاری از موارد، این روایتها تنها حکمی را که مربوط به آنچه در آیه مطرح است، بیان می‌کند. موارد زیر نمونه‌هایی از این‌گونه تفسیر است:

- مقاتل در تفسیر آیه ﴿یا ایها الذین آمنوا إذا نکحتم المؤمنات ثم طلقتموهن من قبل أن تمسوهن...﴾ از علیؓ روایت می‌کند که فرمودند:

طلاق انجام نمی‌گیرد مگر پس از ازدواج و عتق انجام نمی‌گیرد مگر پس از مالکیت.^۴

- ﴿فسبحان الله حین تمسون و حین تصبحون و له الحمد فی السموات و الأرض و عشیاً و حین تطهرون...﴾ در تفسیر این آیه از ابن عباس روایت می‌کند که گفت: «این آیه، ناظر به نمازهای واجب پنجگانه است».^۵

- ﴿حرمت علیکم أمهاتکم... و أمهاتکم اللاتی أرضعنکم...﴾ در تفسیر این آیه به روایت از ابن مسعود می‌نویسد:

شیردانی موجب حرمت می‌شود که سبب رویش گوشت و استخوان گردد و پیش از پایان دوسالگی باشد.^۱

مقاتل، در ادامه آنچه از ابن مسعود نقل کرده است، می‌نویسد: «یک بار مکیدن در دو سال (دوران شیرخوارگی) موجب حرمت می‌شود».^۲ با توجه به اینکه این مطلب در ادامه سخن ابن مسعود ذکر شده است، به نظر می‌رسد که بخشی از سخن اوست، ولی منابع دیگری که سخن ابن مسعود را در رضاع روایت کرده‌اند، خالی از این مطلب است.^۳

- ﴿و أمّوا الحجّ و العمره لله فإن أحصرتم فما استیسر من الهدی و لاتحلّقوا رؤوسکم حتی یبلغ الهدی محله﴾ در تفسیر این آیه از عطا آورده است:

شخصی که در حال احرام، از حج بازداشته شده است، اگر بخواهد، می‌تواند در احرام بماند تا زمانی که طواف خانه خدا را به جا آورد و یا از طرف او در مکه قربانی ذبح شود.^۴

ج) سبب نزول

مقاتل در موارد بسیاری، با استفاده از سبب نزول، آیه‌هایی را تفسیر می‌کند. موارد زیر از این‌گونه است:

- ﴿یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کلّ مسجد﴾؛ مقاتل در تفسیر این آیه می‌گوید: سبب نزول این آیه آن است که مردم روزگار جاهلیت، خانه کعبه را با بدن برهنه طواف می‌کردند؛ مردان در روز و زنان در شب. آنان در توجیه این کار می‌گفتند: نمی‌خواهیم با لباسی که در آن معصیت خدا کرده‌ایم، طواف کنیم. سپس خدای تعالی آیه یادشده را نازل فرمود. بنابراین، مقصود از ﴿خذوا زینتکم عند کلّ مسجد﴾ امر به پوشیدن لباس به هنگام رفتن به مسجد الحرام و جز آن است.^۵

۱. نساء / ۲۳؛ همان، برگه شماره ۵۱ الف. ۲. همان.

۳. ر.ک: ابن حزم، المحلی بالآثار، تحقیق عبدالغفار سلیمان بُرداری، ج ۱۰، ص ۱۹۲؛ متقی هندی، کنز العمال، تحقیق بکری حیانی و صفوة السقا، ج ۶، ص ۲۷۲.

۴. بقره / ۱۹۶؛ مقاتل بن سلیمان، تفسیر الخمس مائة آیه من القرآن، برگه شماره ۳۴ الف.

۵. اعراف / ۳۱؛ همان، برگه شماره ۱۲ ب.

۱. نمل / ۸۹؛ همان، برگه شماره ۲ و ۳.

۲. حجر / ۸۷؛ همان، برگه شماره ۷ ب.

۳. آل عمران / ۹۷؛ همان، برگه شماره ۲۶ ب.

۴. احزاب / ۴۹؛ همان، برگه شماره ۶۴ الف. ۵. روم / ۱۷-۱۸؛ همان، برگه شماره ۴ الف.

«لن ينال الله لحومها ولا دماؤها ولكن يناله التقوى منكم»؛ مقاتل در تفسیر این آیه می نویسد:

سبب نزول این آیه، آن است که اعراب جاهلی، هنگامی که نزدیک چاه زمزم شتر قربانی می کردند، خون آن را به سوی کعبه می پاشیدند و می گفتند: خدا را از ما بپذیر! مسلمانان نیز بر آن شدند تا این کار را انجام دهند که این آیه نازل شد. خدای متعال در این آیه می فرماید: «قربانی شما برای من، همان تقوای شما نسبت به من است و این تقواست که به خدا می رسد و خدای تعالی آن را به سوی خود بالا می برد، نه گوشت و خون را».^۱

چنان که در این موارد دیدید، مقاتل پیش از بیان شأن نزول، هیچ گونه توضیحی را درباره الفاظ و عبارتهای آیه ها نیاورده است و اگر توضیحی داده، در ضمن بیان شأن نزول یاد کرده است، ولی در برخی موارد، در آغاز، مفاد آیه را بیان کرده و سپس در تکمیل مطلب، شأن نزول را نیز آورده است. مورد زیر از این گونه است:

«فإن أحصرتم فما استيسر من الهدى ولا تحلقوا رؤوسكم»؛ یعنی المحصر لا يحلق رأسه و يتقى كل ما يتقيه المحرم «حتى يبلغ الهدى محله»؛ یعنی مَنْحَرَه بِمَكَّةَ... «فمن كان منكم مريضاً»؛ یعنی فی إحصاره «أو به أذى من رأسه» يحلق رأسه «ففدية»؛ یعنی عليه فدية «من صيام»؛ یعنی ثلاثة أيام...^۲ در این آیه، مقاتل نخست اجزای آیه را به شیوه شرح مزجی، تفسیر کرده و سپس شأن نزول آن را که درباره کعب بن عجره انصاری است، به طور کامل می نویسد.^۳

۳. تفسیر لغوی

در بسیاری موارد، مقاتل با بیانی کوتاه، معنا و مفهوم واژه ها و عبارتهای آیه را به شیوه شرح مزجی آشکار ساخته است. گرچه وی در این گونه تفسیر، به هیچ منبعی استناد نکرده است، همگونی بسیاری از توضیحات او با تفسیر ابن عباس (به روایت کلی) از آن حکایت دارد که بسیاری از این موارد، از تفسیر ابن عباس

۱. حج / ۳۷؛ همان، برگه شماره ۳۰ ب. ۲. همان، برگه شماره ۳۳. ۳. ر.ک: همان.

گرفته شده است. موارد زیر نمونه ای از این گونه تفسیر است:

«تتخذون أيمانكم دخلاً بينكم»؛ یعنی مكرراً و خديعة.^۱
 «أن تكون أمة هي أربي من أمة»؛ یعنی تكون قوم أكثر من قوم.^۲
 «و ابتلوا البيتامى»؛ يقول للأوصياء: اختبروا عقول البيتامى، «حتى إذا بلغوا النكاح»؛ یعنی الحلم، «فإن أنستم منهم رشداً»؛ یعنی وإن رأيتم منهم صلاحاً فى دينهم و حفظاً لأموالهم؛ «فادفعوا إليهم أموالهم»؛ يقول ادفعوا إلى البيتامى أموالهم إذا كبروا.^۳

«الذين يحبون كباير الإثم»؛ یعنی كلّ ذنب أوجب الله عليه النار فى الآخرة، «و الفواحش»؛ یعنی كلّ ذنب أوجب الله عليه الحد.^۴

«و قل لها قولاً كريماً» حسناً لئناً.^۵

«يا أيها النبي إذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن»؛ یعنی لظهرهن من الحيض.^۶

«يسئلونك ماذا ينفقون قل العفو»؛ یعنی الفضل.^۷

«إنه كان حوباً كبيراً»؛ أى إثماً كبيراً.^۸

«إذا مسه الشرّ جزوعاً و إذا مسه الخير منوعاً»؛ الشرّ: الفقر؛ و الخير: الغناء.^۹

۴. بهره گیری از دانش و جوه القرآن

خبرگان دانش تفسیر می دانند که بسیاری از واژه های قرآن کریم، دارای معانی و کاربردهای گوناگونی است؛ یعنی چنان نیست که یک واژه در همه موارد، به یک معنا به کار رفته باشد، بلکه در موارد فراوانی، به اقتضای تفاوت سیاق و بافت سخن، یک واژه در معانی گوناگون که با معنای اصلی و ریشه ای آن پیوند و تناسب دارد، به کار رفته است. از این روی، دانشمندان قرآن پژوه، از قرنهای نخستین، کتابهایی را درباره «جوه القرآن» نگاشته اند. ظاهراً مقاتل بن سلیمان نخستین

۱. نحل / ۹۲؛ همان، برگه شماره ۸۶ الف. ۲. نحل / ۹۲؛ همان، برگه شماره ۸۶ الف. ۳. نساء / ۶؛ همان، برگه شماره ۳۹-۴۰. ۴. نجم / ۳۲؛ همان، برگه شماره ۴۸ ب. ۵. اسراء / ۲۳؛ همان، برگه شماره ۱۹ ب. ۶. طلاق / ۱؛ همان، برگه شماره ۶۰ و ۶۱. ۷. بقره / ۲۱۹؛ همان، برگه شماره ۱۸ ب. ۸. نساء / ۲؛ همان، برگه شماره ۳۹ ب. ۹. معارج / ۲۰-۲۱؛ همان، برگه شماره ۱۰۱ الف.

کسی باشد که دربارهٔ وجوه القرآن کتاب نوشته و نگاشته وی در این موضوع، تا کنون باقی مانده است.

تبحر و آگاهی مقاتل در این دانش، بر تفسیر او به طور چشمگیری اثر گذاشته است، به گونه‌ای که در تفسیر واژه‌ها، بیشتر، مفاد کلی آن را به کنار می‌نهد و واژه را بر معنای ویژه‌ای که معتقد است، در هر آیه مورد توجه بوده، حمل می‌کند. برای نمونه به موارد زیر بنگرید:

- واژه ﴿حسنة﴾ را در آیه ﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً...﴾ به «روزی فراخ»^۱ و در آیه ﴿و يَدْرُؤْنَ بِالْحَسَنَةِ الْسَيِّئَةَ﴾ به «احسان و نیکی» تفسیر کرده است.^۲

- واژه ﴿الشَّرِّ﴾ را در آیه ﴿إِذَا مَسَّ الشَّرَّ جُزْءًا وَإِذَا مَسَّ الْخَيْرَ مَنُوعًا﴾ به «فقر»^۳ و در آیه ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾ به «گناه» تفسیر کرده است.^۴

- واژه ﴿الفاحشة﴾ را در آیه ﴿وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نَسَائِكُمْ﴾ به «زنا»^۵ و در آیه ﴿الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كِبَآئِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ...﴾ به «هر گناهی که موجب حدّ شود»^۶ و در آیه ﴿إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيَّنَةٍ﴾ به «نافرمانی آشکار»^۷ تفسیر کرده است.

- واژه ﴿إِثْمٍ﴾ را در آیه ﴿فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا﴾ به «ستم کردن غیر عمدی»^۸ و در آیه ﴿فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ﴾ به «مطلق گناه»^۹ تفسیر کرده است.

۵. تفسیر به مصداق

چنان که پیش از این یاد شد، در موارد فراوانی، یک واژه که در اصل، دارای یک معناست، با توجه به تفاوت بافت و سیاق آیه‌ها، در معانی گوناگونی به کار رفته است که با معنای ریشه‌ای آن به گونه‌ای تناسب و ارتباط دارد. ولی باید توجه داشت که موارد فراوانی نیز وجود دارد که واژه‌ها در همان معنای اصلی و ریشه‌ای

۱. بقره / ۲۰۱؛ همان، برگه شماره ۳۴ ب.
۲. رعد / ۲۲؛ همان، برگه شماره ۹۲ الف.
۳. معارج / ۲۰ و ۲۱؛ همان، برگه شماره ۱۰۱.
۴. زلزال / ۸؛ همان، برگه شماره ۹۳ الف.
۵. نساء / ۱۵؛ همان، برگه شماره ۷۳ الف.
۶. نجم / ۳۲؛ همان، برگه شماره ۴۸ ب.
۷. نساء / ۱۹؛ همان، برگه ۶۸ الف.
۸. بقره / ۱۸۲؛ همان، برگه شماره ۴۲ الف.
۹. بقره / ۲۰۳؛ همان، برگه شماره ۳۱ الف.

خود، که از نوعی شمول معنایی و کلیت برخوردار است، به کار رفته‌اند.

به نظر می‌رسد که یکی از ضعفهای روش تفسیری مقاتل، این است که وی گاهی کلمه‌ای را که در مواردی که به اقتضای سیاق و مانند آن در معنای اصلی و ریشه‌ای خود به کار رفته و دارای شمول معنایی است، بر یکی از مصداقهایش حمل کرده است. مصداق روشن این شیوه، در تفسیر وی از این آیه به خوبی مشهود است: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾.^۱

چنان که در ذیل عنوان «محکم و متشابه» خواهید دید، مقاتل می‌نویسد:

در این آیه، مراد از «محکمات»، سه آیه‌ای است که در بخش پایانی سوره انعام^۲ قرار دارد^۳ و «متشابهات» عبارت است از: ﴿الم، المص، المر، الر﴾.^۴

وی واژه «تأویل» را به «مدت حاکمیت امت اسلام» و «الراسخون فی العلم» را به «عالمان تورات همچون عبدالله بن سلام و یارانش» تفسیر کرده است.^۵

به نظر می‌رسد موارد زیر نیز از گونه‌ی تفسیر به مصداق باشد:

- ﴿حَسَنَةً﴾ را در آیه ﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً...﴾ به «روزی فراخ» (الرزق الواسع) تفسیر کرده است^۶ که به نظر می‌رسد، «روزی فراخ»، یکی از مصداق آن باشد.

- ﴿السُّحْتِ﴾ را در آیه ﴿سَمِعُونَ لِلْكَذِبِ أَكْالُونَ لِلسُّحْتِ...﴾ به «رشوه‌ای که در حکم و داوری گرفته می‌شود» تفسیر کرده است^۷ با اینکه «سحت» اعم از «رشوه» می‌باشد و به هرگونه مال حرامی گفته می‌شود.^۸

۱. آل عمران / ۷.
۲. ر. ک: انعام / ۱۵۱-۱۵۳.
۳. مقاتل بن سلیمان، تفسیر الخمس مائة آية من القرآن، برگه شماره ۹۸ و ۹۹.
۴. همو، تفسیر مقاتل، ج ۱، ص ۲۶۳ و ۲۶۴.
۵. همان.
۶. بقره / ۲۰۱؛ همو، تفسیر الخمس مائة آية من القرآن، برگه شماره ۳۴ ب.
۷. مائده / ۴۲؛ همان، برگه شماره ۴۶ الف.
۸. ر. ک: خلیل بن احمد، العین، به کوشش و تنظیم حسن بکائی، ص ۳۶۳؛ احمد بن محمد فیومی، المصباح المنیر، ص ۲۶۷.

تأثیر جو حاکم بر تفسیر مقاتل

الف) متأثر از جو ضد اهل بیت علیهم السلام

تفسیر مقاتل به سبب متأثر بودن وی از جو ضد اهل بیت علیهم السلام از جنبه‌های زیر دچار انحراف است:

- مقاتل روایات تفسیری مربوط به ولایت و فضائل اهل بیت علیهم السلام را به ندرت یاد می‌کند؛ با اینکه این‌گونه روایات در برخی کتب روایی و تفسیری اهل سنت وجود دارد؛ برای نمونه، وی در تفسیر فقهی خود، آیه‌های ﴿الیوم اکملت لکم دینکم...﴾^۱، ﴿إن الله و ملائکته یصلون علی النبی...﴾^۲، ﴿و یطعمون الطعام علی حبّه مسکیناً و...﴾^۳ را ذکر کرده است، ولی در ذیل آنها به هیچ یک از روایتهای مربوط به علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام اشاره نکرده است،^۴ چنان که در تفسیر کبیرش نیز غالباً به این‌گونه روایتهای اعتنا نکرده و حتی در تفسیر آیه شریفه ﴿إنما یرید الله لیزهد عنکم الرجس أهل البیت...﴾ می‌نویسد:

مراد از ﴿أهل البیت﴾، زنهاى پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است؛ زیرا اینان هستند که در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده‌اند.^۵

- مقاتل در تفسیر آیات الاحکام، برای پرهیز از قبول دیدگاه اهل بیت علیهم السلام، آیه‌ها را بر خلاف ظاهرشان حمل می‌کند و یا حکم ظاهر را منسوخ می‌شمارد، چنان که در آیه ﴿فاغسلوا و جوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤوسکم و أرجلکم الی الکعبین...﴾ برای گریز از ظهور این آیه در مسح پاها می‌نویسد:

این آیه، دارای تقدیم و تأخیر است؛ یعنی عبارت ﴿و أرجلکم الی الکعبین﴾ در معنا پیش از ﴿و امسحوا برؤوسکم﴾ قرار دارد؛ از این روی، [عطف بر جوهکم] می‌باشد و [بر شستن پاها دلالت دارد].^۶

۱. مائده / ۳.
۲. احزاب / ۵۶.
۳. انسان / ۸.
۴. ر.ک: مقاتل بن سلیمان، تفسیر الخمس مائة آیه من القرآن، برگه شماره ۸۸، ۹۱ و ۹۹.
۵. احزاب / ۳۳؛ همو، تفسیر مقاتل، ج ۳، ص ۴۸۸-۴۸۹.
۶. مائده / ۶؛ ر.ک: همو، تفسیر الخمس مائة آیه من القرآن، برگه شماره ۵.

- وی در آیه ﴿فما استمتعتم به منهنّ فاتوهنّ أجورهنّ...﴾ با اینکه دلالت آیه را بر مشروعیّت ازدواج موقت پذیرفته است، تحت تأثیر جو حاکم، مدّعی نسخ آن شده است و نسخ آن را «آیه طلاق و عده» دانسته است.^۱

ب) متأثر از تبلیغات بی پایه در فضیلت خلفا

از کارهای معاویه بن ابی سفیان و دشمنان خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای مقابله با مکتب اهل بیت علیهم السلام، نشر روایتهای ساختگی در فضیلت سه خلیفه بود.^۲ برخی از نوشته‌های مقاتل نشان می‌دهد که وی از این‌گونه روایتهای متأثر بوده است؛ برای نمونه، وی پس از بیان این مطلب که در آغاز تشریح فریضه روزه، پس از نماز عشا، پرهیز از مفطرات واجب بود، می‌نویسد:

این‌گونه روزه گرفتن بر مسلمانان سخت بود تا آنکه عمر بن خطاب^۳ پس از نماز عشا با همسرش آمیزش کرد و این کار را برای آن کرد که خداوند انجام دادن آن را رخصت دهد و این تکلیف دشوار، از دوش مسلمانان برداشته شود!!^۴

چنان که می‌بینید تعصّب به دور از خردِ مقاتل تا آنجاست که این خطا و گناه مسلم را که به واسطه مغلوب شدن در برابر غریزه جنسی رخ داده است، امری مشروع و شایسته قلمداد می‌کند که به هدف برداشته شدن یک تکلیف سنگین از دوش امت انجام گرفته است؛ این در حالی است که بر اساس نقل مقاتل، عمر خود آن را گناه دانسته و از انجام دادن آن پشیمان شده و حتی گریسته است.^۵

با توجه به آنچه گذشت، جای بسی شگفتی است که دکتر عبدالله سخّاته، بدین دلیل که مقاتل، شیعه زیدی است، می‌گوید:

۱. نساء / ۲۴؛ ر.ک: همان، برگه شماره ۵۲.
۲. ر.ک: علی شهرستانی، وضوء النبی، ص ۱۸۳-۱۸۸.
۳. مقاتل پس از ذکر نام خلیفه دوم با عبارت «سلام الله علیه و رحمته و رضوانه» به او ادای احترام کرده است.
۴. مقاتل بن سلیمان، تفسیر الخمس مائة آیه من القرآن، برگه شماره ۲۲ ب.
۵. ر.ک: همان.

باید نسبت به آثار مقاتل، درباره اهل بیت جانب احتیاط مراعات شود.^۱

یعنی آنچه او در فضائل علی علیه السلام و خاندانش گفته است، ممکن است به سبب گرایش شیعی او باشد با اینکه آنچه مقاتل در تفسیر خود درباره اهل بیت علیهم السلام آورده، نسبت به روایتهای موجود در برخی تفسیرها و کتابهای اهل سنت، چندان شایان توجه نیست، بلکه به نظر می‌رسد، وی در روی گرداندن از شماری از این روایات، تعمّد داشته است و از همین روست که شیخ مفید درباره اش گفته است: و قد عُرف نصبه لآل محمد صلی الله علیه و آله و جهله...^۲؛ دشمنی او با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و جهل او، معروف است.

علوم قرآنی در تفسیر مقاتل

نزول قرآن

مقاتل، در تفسیر آیه **شهر رمضان الذی أنزل فيه القرآن...** می‌نویسد:

مراد از نزول قرآن در ماه رمضان، نزول آن در شب قدر، از لوح محفوظ به آسمان دنیاست.^۳

بر اساس آنچه مقاتل در تفسیر بزرگ‌اش نوشته است، قرآن کریم در بیست مرحله، از لوح محفوظ به آسمان دنیا نازل شده است، به این صورت که در شب قدر هر ماه رمضان، خدای متعال آن مقدار از قرآن را که تا سال بعد باید بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شود، از لوح محفوظ به آسمان اول نازل می‌کرد و جبرئیل آن را در موقعیتهای خاص، به تدریج تا پایان سال بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل می‌کرد. بدین سان همه قرآن، در مدت بیست سال بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمد.^۴

۱. ر.ک: همو، تفسیر مقاتل، ج ۱، ص ۲۸۲ (پانویس).

۲. محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید)، *الافصاح فی الامامة*، ص ۹۱.

۳. بقره / ۱۸۵؛ مقاتل بن سلیمان، *تفسیر الخمس مائة آیه من القرآن*، برگه شماره ۲۳ ب.

۴. برای تفسیر این آیه‌ها ر.ک: همو، *تفسیر مقاتل*، ج ۱، ص ۱۶۱، ذیل بقره / ۱۸۵؛ ج ۳، ص ۸۱۷، ذیل دخان / ۳؛ ج ۴، ص ۷۷۱، ذیل قدر / ۳.

ترتیب نزول

در تفسیر فقهی مقاتل دو مطلب، درباره ترتیب نزول قرآن آمده است:

۱. بر پایه روایت اَبی بن کعب، سوره طلاق پس از سوره بقره نازل شده است.^۱
۲. آیه **«الیوم اکملت لکم دینکم...»**^۲ در روز عرفه نازل گردید و پس از آن، هیچ حکم و فریضه‌ای نازل نشد جز دو آیه آخر سوره نساء:^۳ **«یستفتونک قل الله یتیکم فی الکلاله...»**^۴ و سپس آیه **«واتقوا یوماً ترجعون فیهِ الی الله...»**^۵ نازل شد و پیامبر صلی الله علیه و آله پس از گذشت نه شب از نزول آن، در دوم ربیع الاوّل از دنیا رحلت فرمودند.^۶

اسباب نزول

در این تفسیر فقهی، حدود ۳۶ مورد، سبب نزول نقل شده است که می‌توان آنها را به سه گونه تقسیم کرد:

- الف) سبب نزولهای تقریباً مبسوط که در آن به جزئیات قضایای مربوط پرداخته شده است. آنچه مقاتل در ذیل آیه **«إِنَّ الذّین جاؤوا بِالْإِفْکِ...»**^۷ و آیه **«یا ایها الذّین آمنوا إنّما الخمر و المیسر و...»**^۸ آورده است، از این گونه است.^۹
- ب) سبب نزولهای متوسط و غیر مفصل که در آن قضایای مربوط، غالباً به طور کلی بیان شده و کمتر به جزئیات آن پرداخته شده است، مانند آنچه در سبب نزول آیه **«لیس علی الذّین آمنوا و عملوا الصّالحات جناح فیما طعموا...»**^{۱۰} و آیه **«یا ایها الذّین آمنوا لا یجئ لکم أن ترثوا النّساء کرهاً...»**^{۱۱} آمده است.^{۱۲} بیشتر سبب نزولهای این

۱. ر.ک: همو، *تفسیر الخمس مائة آیه من القرآن*، برگه شماره ۶۵.

۲. مائده / ۳.

۳. مطابق نسخه کنونی مصحف شریف، آیه **«یستفتونک قل الله...»** تا آخر سوره، یک آیه بیشتر نیست.

۴. نساء / ۱۷۶.

۵. بقره / ۲۸۱.

۶. مقاتل بن سلیمان، *تفسیر الخمس مائة آیه من القرآن*، برگه شماره ۹۹ ب.

۷. نور / ۱۱.

۸. در این باره، ر.ک: مقاتل بن سلیمان، *تفسیر الخمس مائة آیه من القرآن*، برگه شماره ۴۶، ۴۷ و ۷۵.

۹. مائده / ۹۳.

۱۰. نساء / ۱۹.

۱۱. در این باره، ر.ک: مقاتل بن سلیمان، *تفسیر الخمس مائة آیه من القرآن*، برگه شماره ۴۸ الف، ۵۱ الف و ۵۲ ب.

تفسیر، از همین گونه می باشد.

ج) سبب نزولهای کوتاه، به اندازه یک تا دو سطر، مانند آنچه در تفسیر ﴿وَأَمَّا مِنْ جِلِّ وَاسْتَغْفَى﴾^۱ و آیه ﴿وَأَتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ...﴾^۲ آمده است.^۳

چنان که در روش تفسیری مقاتل بیان شد، وی در بسیاری از موارد، آیه ها را در پرتو سبب نزول، تفسیر می کند، اما درباره این موضوع که آیا ملاک وی در برداشت از آیه ها عموم آیه است یا خصوص مورد نزول، نصی در کلام او به دست نیامد، جز اینکه در سبب نزول آیه ﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ...﴾^۴ که حکم کلی آیه را به مورد نزول، اختصاص داده و نوشته است: این آیه، درباره مسلمانانی نازل شد که کفار مکه آنان را برای برگرداندن از ایمانشان پیوسته شکنجه کردند تا آنکه از اسلام [تنها به سخن] دست کشیدند، در حالی که دلهاشان به ایمان، استوار بود.^۵

مقاتل در ادامه این مطلب می نویسد: «رخصت یادشده در آیه، تنها به آنان اختصاص دارد».^۶

باید گفت به استناد یک مورد، نمی توان گفت که مقاتل مورد نزول را مخصّص عموم آیه می دانسته است.

ارزیابی گزارشهای مقاتل در اسباب نزول

آنچه مقاتل در اسباب نزول آورده است، غالباً بدون سند است؛ ولی با توجه به عدم وثاقت او، حتی روایتهای مُسند وی نیز قابل اعتماد نیست؛ مگر مواردی که قرائن و شواهدی، درستی آنها را تأیید کند. با این حال گزارشهای مقاتل بیشتر با نوشته های مفسران عامّه مطابقت دارد؛ از این رو، می توانیم همان ملاکی را که در پذیرش یا ردّ

۱. لیل / ۸. ۲. نساء / ۲.

۳. در این باره ر.ک: مقاتل بن سلیمان، تفسیر الخمس مائة آیه من القرآن، برگه شماره ۱۸ ب و ۳۹ ب.

۴. نحل / ۱۰۶.

۵. مقاتل بن سلیمان، تفسیر الخمس مائة آیه من القرآن، برگه شماره ۷۴ الف.

۶. همان، برگه شماره ۷۴ ب.

روایتهای عامّه معتبر می دانیم، درباره گزارشهای مقاتل نیز به کار گیریم.

به لحاظ قدمت تفسیر مقاتل، گزارشهای او در روشن ساختن نقاط مبهم در مواردی که صحت یک سبب نزول به نحو کلی و اجمالی، مسلم است، ولی جزئیات آن مبهم و مورد اختلاف می باشد، ممکن است، سودمند باشد؛ زیرا گزارشهای متعدّد از یک واقعه، غالباً یکدیگر را تکمیل، تصحیح و روشن می کنند.

لغزشگاه مهم مقاتل در اسباب نزول

قبلاً گذشت که مقاتل، همچون شماری از دانشمندان مکتب خلفا، از جوّ ضد اهل بیت علیهم السلام متأثر بود؛ از این رو، شمار فراوانی از روایتهای ساختگی و تحریف شده و آرای نادرست آن دوران، به آثار او راه یافت.

مهم ترین لغزشهای مقاتل در اسباب نزول، گرایش وی به این دست روایتهاست که به دو نوع تقسیم می شود:

۱. سبب نزولهایی که هدف آن، پایین آوردن شأن و جایگاه اهل بیت علیهم السلام است.
۲. سبب نزولهایی که با هدف بالا بردن شأن سه خلیفه، ساخته شده است.

نمونه نوع اول

مقاتل در بحث «حرمت خمر» می نویسد:

آیه ﴿يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِنَّهَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهَا...﴾^۱ در نکوهش میگساری نازل شد، ولی آن را حرام نکرد؛ از این رو، مسلمانان به سبب منافعش آن را می نوشیدند تا آنکه یکی از اصحاب، جمعی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله را به میهمانی دعوت کرد و در این میهمانی، به آنان شراب نوشاند، به اندازه ای که مستی آنان را فراگرفت.

در ادامه این داستان، سازنده روایت، علی علیه السلام را در شمار میهمانهای دعوت شده، آورده است و به وی نسبت می دهد که با همان حال مستی به نماز ایستاد و آغاز و پایان سوره کافرون را نادرست خواند. مقاتل سپس می نویسد:

۱. بقره / ۲۱۹.

به دنبال این حادثه، آیه ﴿لاتقربوا الصلاة و أنتم سكارى...﴾ نازل گردید.^۱

گرچه ساختگی بودن این داستان، برای آشنایان با شخصیت علی علیه السلام روشن است، برای آشکار ساختن بیشتر حقیقت بر همگان، این داستان را بررسی می‌کنیم. بر پایه این داستان، زمان وقوع سبب نزول مزبور، پس از هجرت به مدینه بوده است که در آن هنگام، باده‌نوشی حرام نبوده است. وجود این مطلب در این داستان، خود دلیل روشنی بر ساختگی بودن آن است؛ زیرا شواهد و دلایل متعددی، از حرام شدن خمر، قبل از آن قضیه حکایت دارد:

۱. آیه ﴿قل إنما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و البغی بغیر الحقّ و أن تشركوا بالله...﴾^۲ که از آیه‌های مکی است، گویای آن است که باده‌نوشی در مکه حرام شده است، گرچه عالمان سنّی متأثر از امثال این داستان، ﴿الإثم﴾ را در این آیه، به معنای «مطلق گناه» گرفته و دالّ بر حرمت خمر ندانسته‌اند، باید گفت که شواهد زیر به روشنی از دلالت آن بر حرمت خمر حکایت دارد:

الف) امام کاظم علیه السلام ﴿الإثم﴾ را در این آیه به خمر تفسیر کرده و می‌فرماید: «فإنّها الخمر بعینه». ^۳ تفسیر ﴿الإثم﴾ به خمر، مؤید قرآنی نیز دارد؛ چه اینکه امام کاظم علیه السلام در تأیید سخن خود به آیه ﴿یسئلونک عن الخمر و المیسر قل فیها إثم کبیر و منافع للناس و إثمها أكبر من نفعها﴾ استناد کرده است.^۴

ب) «إثم» در زبان عرب به معنای خمر به کار رفته است.^۵ جوهری می‌نویسد: «و قد تُسمی الخمرُ إثمًا»؛ گاهی به خمر «إثم» گفته می‌شود.

ابن عباس و حسن بصری نیز «إثم» را در این آیه به «خمر» تفسیر کرده و در

۱. نساء / ۴۳؛ ر.ک: مقاتل بن سلیمان، تفسیر الخمس مائة آیه من القرآن، برگه شماره ۴۶ و ۴۷.

۲. اعراف / ۳۳. ۳. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۴۰۶.

۴. بقره / ۲۱۹؛ در این باره، ر.ک: همان.

۵. ر.ک: ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، ج ۱، ص ۶۰-۶۱؛ محمد بن یعقوب فیروزآبادی، القاموس المحیط، ص ۹۶۹، ذیل واژه.

۶. اسماعیل بن حماد جوهری، الصحاح، تاج اللغة و صحاح العربیة، تحقیق احمد بن عبد الغفور عطار، ج ۵، ص ۱۸۵۸.

تأیید آن به اشعار زیر تمسک کرده‌اند:

شربتُ الإثمِ حتّى ضلّ عقلی

كذلك الإثم تذهب بالعقول

شربتُ الإثمِ بالصّاع جهاراً

وترى المسک بیننا مستعاراً^۱

ج) تفسیر ﴿الإثم﴾ به «مطلق گناه»، با بافت و سیاق آیه ۳۳ سوره اعراف سازگار نیست؛ زیرا این آیه، در مقام بیان اقسام محرّمات است: ﴿إنما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و البغی بغیر الحقّ و أن تشركوا بالله ما لم ينزل به سلطاناً و أن تقولوا علی الله ما لاتعلمون﴾. «الفواحش» به معنای «زنا» و مانند آن می‌باشد، «البغی بغیر الحقّ» به معنای «ستم و تجاوز» و «أن تشركوا بالله» به معنای «شریک قرار دادن برای خدای تعالی» است؛ بنابراین ﴿الإثم﴾ نیز در میان آنها باید به نوع خاصی از گناه ناظر باشد، نه مطلق گناه؛ در غیر این صورت، در راستای هدف آیه که بیان انواع محرّمات است، جای نمی‌گیرد و معنای آن، این‌گونه می‌شود: «خدا انواع فحشا، همه گناهان، ستم و شرک را حرام کرده است».

روشن است که این‌گونه سخن با شیوه پیام‌رسانی عالی قرآن سازگار نیست، به ویژه اینکه ﴿الإثم﴾ در میان سایر موارد آمده و نمی‌توان آن را مصداق «ذکر العامّ بعد الخاصّ» به شمار آورد، چنان که موارد دیگر را نسبت به ﴿الإثم﴾ نمی‌توان مصداق «ذکر الخاصّ بعد العامّ» دانست.

اکنون جای این پرسش است که چرا در آیه یادشده، به جای ﴿الإثم﴾ از واژه «الخمر» استفاده نشده است تا از لغزش و اشتباه در فهم آیه، جلوگیری شود؟ پاسخ این است که اطلاق «إثم» بر خمر به سبب آنکه سرچشمه بسیاری از گناهان دیگر می‌باشد، در میان عرب معروف بوده است؛^۲ از این رو، این واژه، هم نوع گناه و هم علت تحریم (اثم بودن و داشتن مفسد) را نشان می‌دهد، بر خلاف واژه «خمر» که تنها از نوع گناه حکایت می‌کند.

۲. بر خلاف آنچه در سبب نزول یادشده، ادعا می‌شود که خمر در آن زمان، حرام

۱. ر.ک: محمد بن یعقوب فیروزآبادی، تنویر المقیاس من تفسیر ابن عباس، ص ۱۶۶؛ محمد بن احمد

قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۷، ص ۲۰۰.

۲. این مطلب با منابع آن، پیش از این بیان شد.

نموده است، آیه **﴿يسئلونك عن الخمر و الميسر قل فيها إثم كبير و منافع للناس و إثمها أكبر من نفعها﴾**^۱ بر حرمت خمر در آن زمان دلالت دارد؛ زیرا خدای متعال در این آیه می فرماید: **﴿قل فيها إثم كبير﴾**؛ یعنی در آن دو، گناهی بزرگ است و نیز می فرماید: **﴿و إثمها أكبر من نفعها﴾**؛ یعنی گناه آن دو از سود و نفعشان بزرگ تر است و از کلام اهل لغت نیز فهمیده می شود که مراد از «إثم» در معنای عام آن، «جرم و گناه» است.^۲ با اینکه آیه آشکارا بیان می دارد که **﴿ففيها إثم كبير﴾**، چگونه می توان گفت باده نوشی به سبب داشتن منافع، در آن زمان، حلال بوده است؟ آیا جز این است که بسیاری از محرّمات و گناهان دیگر نیز از نوعی سود و منفعت خالی نیست؟ اگر داشتن منفعت، ملاک حلال بودن است - با اینکه منافع خمر در زمانهای بعد نیز باقی بود، چگونه حکم به حرمت آن شد؟ افزون بر این، از جمع میان آیه **﴿ففيها إثم كبير...﴾** و آیه ۳۳ از سوره اعراف: **﴿إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا و مَا بَطَّنَ و الْإِثْمَ...﴾** که «إثم» را حرام کرده است، حرمت خمر به روشنی استنباط می شود و آشکار می گردد، «خمر» که از مصادیق «إثم» است، در مکه حرام شده است.

۳. تاریخ از آن حکایت دارد که باده نوشی، پیش از هجرت، در مکه حرام شده است. ابن هشام می نویسد:

هنگامی که «اعشی» شاعر معروف عرب به قصد اسلام آوردن به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رهسپار گردید، برخی مشرکان، در راه با وی روبه رو شدند و هنگامی که از قصد وی آگاهی یافتند، به او گفتند: ای ابوبصیر! او زنا را حرام می داند. اعشی گفت: من بدان نیازی ندارم. گفتند: او شراب را نیز حرام کرده است. در اینجا اعشی در تصمیم خود قدری سست شد و گفت: به خدا سوگند، هنوز بقایای علاقه به شراب در جانم مانده است، پس برمی گردم و در این یک سال، خود را از شراب سیر می سازم، سپس نزد محمد صلی الله علیه و آله و سلم می آیم و اسلام می آورم. وی برگشت، ولی اجل او را تا سال بعد مهلت نداد.^۳

۱. بقره / ۲۱۹.

۲. ر. ک: خلیل بن احمد، العین، ص ۳۷؛ احمد بن محمد فیومی، المصباح المنیر، ص ۴-۵؛ محمد بن یعقوب فیروزآبادی، القاموس المحیط، ص ۹۶۹، ذیل واژه.

۳. ابن هشام، السیرة النبویة، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، ج ۲، ص ۳۷-۳۹.

بنابراین تحریم خمر در مکه معروف بوده است، به گونه ای که حتی مشرکان هم از آن اطلاع داشته اند؛ از این روی، به نظر می رسد که داستان باده نوشی صحابه و ادّعی تدریجی بودن تحریم خمر، یکی از تحریفها یا داستانهای ساختگی ای است که برای توجیه باده نوشی برخی از بزرگان مکتب خلفا که تا سالها پس از تحریم به آن مبتلا بودند، ساخته شده است.^۱

نمونه نوع دوم

در این نوع، به سبب نزولهایی می پردازیم که با هدف بالا بردن شأن سه خلیفه ساخته شده است. مقاتل می نویسد:

آیه **﴿فأما من أعطی و اتق...﴾**^۲ در شأن ابوبکر نازل شد. و آن، هنگامی بود که او نُه تن از بردگان مسلمان را که زیر شکنجه کفار بودند، خرید و آزاد کرد. بلال حبشی نیز از جمله آنان بود^۳ که ابوسفیان بن حرب او را شکنجه می داد^۴ و آیه **﴿و أمّا من بخل و استغنی﴾**^۵ درباره اش نازل گردید.^۶

آنچه در پی می آید، شاهی بر نادرستی این شأن نزول ساختگی دلالت دارد: یکی از ملاکهای مهم برای پذیرش سبب نزول، هماهنگی آن با مفاد آیه های مربوط است، ولی این داستان با ظاهر آیه های مورد نظر، هماهنگی و تناسب ندارد؛ زیرا طبق این سبب نزول، در نقطه مقابل ابوبکر، آیه **﴿و أمّا من بخل و استغنی...﴾**^۷ درباره ابوسفیان که بلال را شکنجه می کرد، نازل گردید. در حادثه یادشده، ابوسفیان نسبت به چه چیز، بخل ورزید و از چه چیز، خود را بی نیاز دانست؟ آیا به شکنجه کننده و آزار دهنده، بخیل گفته می شود؟

۱. در این باره، ر. ک: عبدالحسین امینی، الغدير، ج ۶، ص ۲۵۱-۲۵۹؛ سیدمحمدحسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۹۴-۱۹۵؛ ج ۴، ص ۳۵۹-۳۶۱؛ ج ۶، ص ۱۱۷-۱۲۱.

۲. لیل / ۵.

۳. ر. ک: مقاتل بن سلیمان، تفسیر الخمس مائة آية من القرآن، برگه شماره ۱۸ ب.

۴. ر. ک: همو، تفسیر مقاتل، ج ۴، ص ۷۲۱ و ۷۲۲.

۵. لیل / ۸.

۶. مقاتل بن سلیمان، تفسیر الخمس مائة آية من القرآن، برگه شماره ۱۸ ب.

۷. لیل / ۸.

شاید به دلیل همین ناهمگونی بوده است که جمعی از مفسران عامّه، در ذکر سبب نزول آیه‌های مورد بحث، نخست، روایت نزول آن در شأن ابودحداح را که کاملاً، با ظاهر آیه‌ها هماهنگ است، نوشته‌اند^۱ و سپس، روایت مربوط به ابوبکر را یاد کرده‌اند.^۲ شیخ مفید^۳ در این باره می‌نویسد:

روایان حدیث از عامّه، خلاف آنچه را درباره ابوبکر روایت شده است، از عبدالله بن عباس و انس بن مالک و جز آن دو، روایت کرده و نزول آن آیه را درباره ابودحداح انصاری و سمره بن جندب دانسته‌اند. آنان ابودحداح را مصداق ﴿أعطى واتقى﴾ و سمره بن جندب را مصداق ﴿بخل واستغنى﴾^۴ شمرده‌اند. بعلاوه، اگر آیه یادشده درباره ابوبکر نازل شده بود، چنان شهرتی را می‌یافت که کسی احتمال خلاف آن را نمی‌داد؛ زیرا انگیزه نشر این‌گونه روایات در عصر خلفا و پس از آن، فراوان بوده است و اظهار آن زبانی دربر نداشت. بنابراین، شهرت نیافتن این روایت، از نادرستی آن حکایت دارد.^۳

۱. سبب نزول آن درباره ابودحداح با اندکی تلخیص، این‌گونه است: مردی درخت خرمايي داشت که شاخه‌های آن به طرف خانه مرد فقیری خمیده بود. هنگامی که صاحب نخل، بر فراز درخت می‌رفت و خرما می‌چید، دانه‌های خرما بر زمین می‌افتاد و کودکان مرد فقیر برمی‌داشتند. صاحب نخل فرود می‌آمد و آنچه کودکان برداشته بودند، از دستشان می‌گرفت و حتی اگر خرما را به دهان گذاشته بودند، آن را با انگشت بیرون می‌آورد. مرد فقیر از رفتار وی نزد پیامبر ﷺ شکایت برد. حضرت از او خواست که درختش را در برابر درختی در بهشت به پیامبر ﷺ ببخشد، ولی او نپذیرفت. شخص دیگری که آنجا حاضر بود، عرض کرد: اگر من این درخت خرما را از این مرد بستانم و به شما دهم، همان درخت را در بهشت برایم ضمانت می‌کنید؟ حضرت فرمود: «آری».

این شخص به راه افتاد و با صاحب نخل به گفت‌وگو پرداخت و در نهایت، درخت او را در برابر چهل نخل خرید و به رسول خدا ﷺ اهدا کرد و حضرت آن را به مرد فقیر بخشید. در پی این حادثه ﴿و اللیل إذا یغشی...﴾ نازل گردید.

بر اساس روایت عطا، نام مردی که درخت خرما را از صاحب آن، خریداری کرد و به رسول خدا ﷺ اهدا کرد، ابودحداح بود. ر.ک: واحدی نیشابوری، *أسباب النزول*، تحقیق کمال بسیونی زغلول، ص ۴۷۷-۴۷۸.

۲. ر.ک: ابن ابی حاتم رازی، *تفسیر القرآن العظیم*، تحقیق اسعد محمد الطیب، ج ۱۰، ص ۳۴۳۹؛ واحدی نیشابوری، *أسباب النزول*، ص ۴۷۷-۴۷۸؛ رشیدالدین میبدی، *کشف الأسرار و مَعْدَةُ الأبرار*، ج ۱۰، ص ۵۱۲؛ ابن کثیر، *تفسیر القرآن العظیم*، ج ۵، ص ۲۲۷-۲۲۸؛ جلال‌الدین سیوطی، *أسباب النزول*، تصحیح بدیع السید اللحام، ص ۴۲۴-۴۲۵.

۳. محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید)، *مصنّفات الشیخ المفید*، ج ۸، ص ۱۷۲-۱۷۳.

نام سوره‌ها

مقاتل نام سوره‌ها را به شیوه‌ای که اکنون شناخته شده است، یاد نمی‌کند، بلکه این‌گونه از سوره‌ها نام می‌برد: «السورة التي یُذکر فیها البقرة»^۱، «السورة التي یذکر فیها النساء»^۲، «السورة التي یذکر فیها الفرقان»^۳.

تعمّد وی در این‌گونه تعبیر، این احتمال را تقویت می‌کند که او بر این باور بوده است که پیامبر ﷺ به شیوه کنونی از سوره‌ها نام نبرده است، یا دست کم، این‌گونه تعبیر از رسول خدا ﷺ برای مقاتل ثابت نشده و یا در میان صحابه و تابعان رواج نداشته است. وی در برخی سوره‌ها با جمله آغازین سوره از آن نام می‌برد؛ برای نمونه، از سوره لیل این‌گونه یاد کرده است: ﴿اللیل إذا یغشی﴾^۴.

مقاتل در مواضع بسیاری از سوره طلاق با عنوان «النساء القصری» یاد می‌کند،^۵ ولی در یک جا با تعبیر «السورة التي یذکر فیها الطلاق» به آن اشاره کرده است.^۶

نسخ

واژه «نسخ» در اصطلاح صحابه، تابعان و اتباع تابعان، مفهومی گسترده‌تر از مفهوم کنونی داشته است.^۷ آنان هرگونه تغییر در حکم پیشین مانند تقیید مطلق و تخصیص عام را نیز نسخ می‌گفتند.^۸

مقاتل در تفسیر خود، تعریفی برای نسخ ارائه نداده است، ولی از مطالب وی در تفسیر آیه‌هایی که مدعی نسخ آن شده است،^۹ به دست می‌آید که او نیز نسخ را اعم

۱. مقاتل بن سلیمان، *تفسیر الخمس مائة آیه من القرآن*، برگه شماره ۱۸ ب.

۲. همان، برگه شماره ۲۰ الف.

۳. همان، برگه شماره ۲۱ الف.

۴. همان، برگه شماره ۱۸ ب.

۵. همان، برگه شماره ۶۰ ب.

۶. برای اطلاع از مفهوم و تعریف نسخ و تعریف تخصیص یا تقیید، ر.ک: محمد بن عبدالله (ابن عربی)، *الناسخ و المنسوخ*، تحقیق زکریا عمیرات، ص ۱۱؛ ابواسحاق شاطبی، *المواقفات فی أصول الشریعة*، تحقیق عبدالله دَرّاز، ج ۳، ص ۸۰؛ محمدهادی معرفت، *التمهید فی علوم القرآن*، ج ۲، ص ۲۷۷؛ همو، *علوم قرآنی*، ص ۲۵۱ و ۲۵۲.

۷. ر.ک: ابواسحاق شاطبی، *المواقفات فی أصول الشریعة*، ج ۳، ص ۸۱؛ مقاتل بن سلیمان، *تفسیر مقاتل بن سلیمان*، ج ۵، ص ۱۵۷؛ محمدهادی معرفت، *علوم قرآنی*، ص ۲۴۸.

۸. شماری از این آیه‌ها در ادامه بحث می‌آید.

از برداشته شدن حکم پیشین و تخصیص یا تقیید آن می‌داند.

آیه‌های نسخ‌شده از دیدگاه مقاتل

بر پایه گزارش دکتر عبدالله شحاته، مجموع آیه‌هایی که مقاتل در تفسیر بزرگ خود مدعی نسخ آن شده، ۴۴ آیه است.^۱ با افزودن دو موردی که در گزارش وی از آن غفلت شده است،^۲ مجموع این آیه‌ها به ۴۶ آیه می‌رسد.

آیه‌هایی که در تفسیر فقهی مقاتل به منسوخ بودن آن، تصریح شده است، حدود هفده آیه است که دوازده آیه از آن در تفسیر بزرگ مقاتل نیز منسوخ شمرده شده است؛ بنابراین، مجموع آیه‌هایی که مقاتل در دو تفسیر خود منسوخ شمرده است، ۵۱ آیه می‌باشد. برخی از آیه‌هایی که در تفسیر فقهی مقاتل منسوخ شمرده شده است، طبق اصطلاح مشهور نیز منسوخ می‌باشد، برخی نیز تقیید گردیده و بسیاری از این آیه‌ها نه از مصادیق نسخ است و نه از مصادیق تخصیص یا تقیید.

آیه‌های منسوخ شده طبق اصطلاح مشهور

از مجموع آیه‌هایی که در تفسیر فقهی مقاتل، منسوخ شمرده شده است، تنها سه آیه را می‌توانیم طبق اصطلاح مشهور، منسوخ بدانیم:

۱. ﴿وَالَّذِي يَأْتِيَنَّكَ الْفَاحِشَةُ مِنْ نِسَائِكَ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهَا أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُونَهَا فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَقَّاهِنَّ الْمَوْتَ أَوْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا﴾.^۳

۲. ﴿وَالَّذَانِ يَأْتِيَانِهِمَا مِنْكُمْ فَأَذُوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرَضُوا عَنْهُمَا﴾.^۴

مقاتل آیه نخست را درباره زنان شوهرکرده، و آیه دوم را درباره کسانی که همسر اختیار نکرده‌اند و غیر محصن هستند، می‌داند و می‌نویسد:

مجازات یادشده در این دو آیه، مربوط به صدر اسلام است؛ زیرا پس از آن

۱. ر.ک: مقاتل بن سلیمان، تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ۵، ص ۱۵۸-۱۶۱.

۲. دو آیه‌ای که در گزارش دکتر شحاته نیامده است، آیه ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ﴾ (نساء / ۲۴) و آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا... أَوْلَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ (انفال / ۷۲) می‌باشد. مقاتل در تفسیر آیه ۷۵ از سوره انفال می‌نویسد: «این آیه، نسخ آیه‌های پیشین است که آیه ۷۲ از سوره انفال را دربرمی‌گیرد». ر.ک: همان، ج ۱، ص ۳۶۷؛ ج ۲، ص ۱۳۱.

۳. نساء / ۱۵.

۴. نساء / ۱۶.

حدّ زناکننده بر پیامبر ﷺ نازل شد و حبس و آزار منسوخ گردید.^۱

با وجود اختلاف در تفسیر این دو آیه، بر اساس سخن علامه طبرسی، بیشتر مفسران، آن دو را منسوخ می‌دانند.^۲ احادیثی از پیامبر ﷺ،^۳ امام باقر و امام صادق علیهما السلام^۴ دیدگاه مشهور را تأیید می‌کند.

نسخ این دو آیه، آیه ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهَا مِائَةَ جَلْدَةٍ﴾^۵ و احادیث رجم زانی محصن^۶ و عدم فتوای فقیهان به مضمون این دو آیه است.

۳. ﴿وَالَّذِينَ يَتَوَقَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^۷

بر اساس مضمرة ابوبصیر - پیش از تشریح ارث زوجه - به حکم این آیه، هنگام از دنیا رفتن مرد، هزینه زندگی همسرش، برای یک سال، از اصل مال مرد پرداخت می‌شد [و در خانه شوهرش به سر می‌برد] و پس از پایان یک سال، بی‌آنکه چیزی از میراث به او داده شود، اخراج شد.

این حکم با نزول آیه دوازدهم سوره نساء (و تشریح میراث یک چهارم یا یک هشتم برای زوجه) منسوخ گردید و پس از آن، نفقه زن بیوه از سهم ارث او داده می‌شد. همانند این مطلب با اندکی تفاوت، در تفسیر فقهی مقاتل نیز آمده است.^۸

منسوخ بودن «آیه امتاع» به سبب «آیه میراث زوجه» (نساء / ۱۲)، امری مورد

۱. ر.ک: مقاتل بن سلیمان، تفسیر الخمس مائة آیه من القرآن، برگه شماره ۷۳.

۲. در این باره، ر.ک: فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۴؛ محمد بن احمد قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۵، ص ۸۴-۸۶؛ محمد بن علی شوکانی، فتح القدير، ج ۱، ص ۵۵۱-۵۵۲؛ جلال‌الدین سیوطی، الدر المنثور، ج ۲، ص ۴۵۵-۴۵۸.

۳. ر.ک: جلال‌الدین سیوطی، الدر المنثور، ج ۲، ص ۴۵۵-۴۵۸.

۴. ر.ک: محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۳؛ محمد بن مسعود عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۷۷.

۵. نور / ۲.

۶. ر.ک: محمد بن مسعود عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۷۷.

۷. بقره / ۲۴۰.

۸. ر.ک: محمد بن مسعود عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۴۷؛ مقاتل بن سلیمان، تفسیر الخمس مائة آیه من القرآن، برگه شماره ۶۴-۶۵؛ نسخه چاپی، ص ۱۹۲.

پذیرش و اتفاق دانشمندان و مفسران مسلمان است^۱ و ظاهر دو آیه یادشده نیز با رأی مذکور سازگار می‌باشد؛ از این رو، هیچ فقیهی به مضمون «آیه امتاع» به گونهٔ وجوبی یا استحبابی، فتوا نداده است.^۲

ادّاعای نسخ در غیر منسوخات

به جز آیه‌هایی که قبلاً ذکر شد، دیگر آیه‌هایی که مقاتل در تفسیر فقهی خود آورده است، طبق اصطلاح مشهور، منسوخ نیست، بلکه برخی با آیه‌های دیگر، مقید شده و ادّعای نسخ دربارهٔ بسیاری از آیه‌های دیگر نادرست است.^۳ اکنون شماری از این گونه آیه‌ها را که در تفسیر مقاتل، ذکر شده است، بررسی می‌کنیم:

۱. مقاتل و شماری از دانشمندان اهل سنت^۴ هم بر آنند که آیه ﴿یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی الحرّ بالحرّ و العبد بالعبد و الأثمی بالأثمی...﴾^۵ با آیه ﴿و کتبنا علیهم فیها أنّ النفس بالنفس و العین بالعین و الأنف بالأنف...﴾^۶ نسخ شده است.

به نظر می‌رسد، دیدگاه مقاتل در این باره، آن است که بر پایهٔ آیه نخست، در برابر زن، نمی‌توان مرد را قصاص کرد و در برابر برده، قصاص شخص آزاد جایز نیست، ولی با نسخ آیه نخست با آیه دوم، شرط تساوی برداشته شده و به طور کلی،

۱. گروهی از مفسران، نسخ «آیه امتاع» را «آیه عده» (بقره / ۲۳۴) می‌دانند. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: مقاتل بن سلیمان، تفسیر الخمس مائة آیه من القرآن، برگه شماره ۶۵ الف؛ نسخه چاپی، ص ۱۹۲-۱۹۳؛ همو، تفسیر مقاتل، ج ۱، ص ۱۹۹ و ۲۰۰؛ نیز، ر.ک: علی بن ابراهیم قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۲؛ سُدی، التفسیر الکبیر، گردآوری و تحقیق محمد عطا یوسف، ص ۱۵۴ و ۱۵۵؛ فیروزآبادی، تنویر المعباس من تفسیر ابن عباس، ص ۴۲ و ۴۴؛ محمد بن جریر طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳۲۰ و ۳۶۳؛ ابواسحاق ثعلبی، الکشف و البیان، ج ۱، ص ۲۰۱؛ ابوزید ثعالبی، الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن، تحقیق جمعی از محققان، ج ۱، ص ۴۷۲ و ۴۸۳؛ محسن فیض کاشانی، الصافی، ج ۱، ص ۲۶۴ و ۲۷۰؛ محمد بن علی شوکانی، فتح القدیر، ج ۱، ص ۳۲۹؛ فضل بن حسن طبرسی، جوامع الجامع، تحقیق ابوالقاسم گرجی، ج ۱، ص ۱۲۹-۱۳۰.

۲. محمد هادی معرفت، التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۳۰۶.

۳. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: ابوالقاسم خویی، البیان فی تفسیر القرآن، ص ۲۸۷-۳۸۱؛ محمد هادی معرفت، التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۳۱۸-۳۹۸.

۴. ر.ک: مقاتل بن سلیمان، تفسیر الخمس مائة آیه من القرآن، برگه‌های شماره ۳۷ ب و ۳۸ الف؛ نسخه چاپی، ص ۱۱۶؛ محمد بن احمد قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۲، ص ۲۴۶.

۵. بقره / ۱۷۸. ۶. مائده / ۴۵.

نفس در مقابل نفس قصاص می‌شود.^۱

چنان که علامه خوبی رحمته الله نوشته است، آیه نخست، نسخ نشده است؛ زیرا آیه دوم، مطلق می‌باشد و در صدد بیان ویژگی قاتل از نظر آزادی، بردگی و مرد یا زن بودن نیست، بلکه در مقام بیان تساوی مقدار قصاص با مقدار جنایت است؛ بنابراین، ظهوری در عموم ندارد تا نسخ آیه نخست باشد، با این حال، ظهور آن در اطلاق، با آیه نخست تقیید می‌خورد و مطلق، نمی‌تواند مقیّد را نسخ کند، اگرچه زمان صدور آن متأخر باشد.^۲

افزون بر این، آیه دوم، چنان که از ظاهر آن برمی‌آید، از احکام تورات، حکایت می‌کند که در گذشته، تشریح شده است و آیه ﴿کتب علیکم القصاص...﴾ بیان‌کننده حکمی است که در اسلام تشریح شده است؛ بنابراین، چگونه ممکن است حکم پیشین، نسخ‌کننده حکم پسین باشد.

۲. بسیاری از مفسران در تفسیر آیه ﴿إنّ الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا بأموالهم و أنفسهم فی سبیل الله و الذین آووا و نصرؤا أولئک بعضهم أولیاء بعض...﴾^۳ گفته‌اند: مسلمانان نخستین، به سبب ایمان و هجرت، از یکدیگر ارث می‌بردند، نه از خویشاوندی؛ تا آنکه آیه ﴿و أولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض فی کتاب الله...﴾^۴ نازل گردید و آن را نسخ کرد.^۵

چنان که می‌بینید ولایت ثابت شده در آیه مورد بحث، مطلق است؛ از این رو، به نظر می‌رسد، نمی‌توان گفت که مقصود از آن تنها ارث بردن بوده است، بلکه توارث

۱. مقاتل بن سلیمان، تفسیر الخمس مائة آیه من القرآن، برگه شماره ۳۷-۳۸؛ نسخه چاپی، ص ۱۱۶.

۲. ر.ک: ابوالقاسم خویی، البیان فی تفسیر القرآن، ص ۲۹۳-۲۹۴.

۳. انفال / ۷۲. ۴. انفال / ۷۵؛ نیز، ر.ک: احزاب / ۶.

۵. ر.ک: مقاتل بن سلیمان، تفسیر الخمس مائة آیه من القرآن، برگه شماره ۴۵ الف؛ علی بن ابراهیم قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۰۷؛ محمد بن جریر طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۳۶-۳۷؛ ابن ابی حاتم رازی، تفسیر القرآن العظیم، ج ۵، ص ۱۷۴۲-۱۷۴۳؛ نصر بن محمد سمرقندی، تفسیر السمرقندی، تحقیق علی محمد معوض و عادل احمد عبدالموجود، ج ۲، ص ۲۸-۲۹؛ ابواسحاق ثعلبی، الکشف و البیان، ج ۴، ص ۳۷۴؛ ماوردی، النکت و العیون، تصحیح سید بن عبدالمقصود بن عبدالرحیم، ج ۲، ص ۳۳۴؛ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، ص ۸۶۲ و ۸۶۵؛ محمد هادی معرفت، التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۳۱۱-۳۱۲.

یکی از مصادیق آن بوده که با نزول «آیه اولوا الأرحام» به مؤمنان خوشاوند اختصاص یافته است، اما حکم آیه مزبور، به اینکه مؤمنان یار و یاور همدیگرند، همچنان باقی است؛ بنابراین باید گفت: «آیه اولوا الأرحام» فقط، قلمرو مفاد آیه مورد بحث را کاهش داده، ولی آن را نسخ نکرده است. پس ادعای نسخ در آن، بر اساس اصطلاح پیشینیان خواهد بود.

۳. مقاتل، ابن عباس، حسن بصری، قتاده و برخی دیگر، آیه «کتب علیکم إذا حضر أحدکم الموت إن ترک خیراً الوصیة للوالدین والأقربین بالمعروف حقاً علی المتقین» را منسوخ به «آیه ارث» شمرده‌اند.^۱ علامه طبرسی می‌نویسد:

از نگاه محققان امامیه، رأی درست آن است که این آیه نسخ نشده است؛ زیرا هیچ‌گونه تنافی و ناسازگاری میان «آیه وصیت» و «آیه ارث» وجود ندارد.^۲

با وجود این، بر پایه دیدگاه ارائه شده در تفسیر قمی، این آیه منسوخ می‌باشد^۳ و ابوبصیر از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام نقل می‌کند که «آیه وصیت» با «آیه ارث» نسخ گردیده است.^۴ از سوی دیگر، احادیث فراوانی از مکتب اهل بیت علیهم السلام در جواز و استحباب وصیت رسیده است.^۵ علامه طباطبایی رحمته الله علیه می‌نویسد: جمع میان روایتها، اقتضا می‌کند که حکم منسوخ در آیه، وجوب وصیت باشد؛ بنابراین استحباب و جواز آن پابرجاست.^۶

ابواسحاق ثعلبی نسخ و وجوب و بقای استحباب را نظر علی علیه السلام، ابن عمر، عایشه، عکرمه، مجاهد و سدی دانسته است.^۷ ابن عطیه اندلسی و قرطبی همین دیدگاه را

۱. ر.ک: بقره / ۱۸۰؛ مقاتل بن سلیمان، تفسیر الخمس مائة آیه من القرآن، برگه شماره ۴۲ الف؛ نسخه چاپی، ص ۱۲۸-۱۲۹؛ محمد بن احمد قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۲، ص ۲۶۲-۲۶۳.

۲. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۸۳.

۳. علی بن ابراهیم قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۹۲.

۴. محمد بن مسعود عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۸۰.

۵. ر.ک: همان، ج ۱، ص ۱۷۹-۱۸۱؛ محسن فیض کاشانی، الصافی، ج ۱، ص ۲۱۷؛ هاشم بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳۷۹-۳۸۰.

۶. سیدمحمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۴۴۰.

۷. ر.ک: ابواسحاق ثعلبی، الکشف و البیان، ج ۲، ص ۵۷.

رأی ابن عمر، ابن عباس، [جابر] بن زید، ربیع بن خُثَیم و مالک بن انس شمرده‌اند.^۱ دیدگاه اخیر (نسخ وجوب و بقای استحباب) دور از واقع نیست؛ چرا که «آیه وصیت» ظهور در وجوب دارد، از همین رو، علامه طبرسی در بحث واژگانی آیه، «کتب علیکم» را به «فرض علیکم» تفسیر کرده و در معنای «حقاً علی المتقین» می‌نویسد: «أی حقاً واجباً علی من آثر التقوی». ^۲ بنابراین به نظر می‌رسد که آیه مزبور بر وجوب وصیت دلالت داشته است، ولی با نزول «آیه ارث»، وجوب آن نسخ گردیده و استحباب برجا مانده است.

فیض کاشانی نیز به این رأی، گرایش دارد؛ از این رو، در برابر سخن مخالفان نسخ که می‌گویند، امام صادق علیه السلام به استناد همین آیه، حکم به جواز وصیت کرده‌اند، می‌گوید: «نسخ وجوب، منافاتی با بقای جواز ندارد».^۳

اما حدیث «إِنَّ الله قد أعطی کلَّ ذی حقِّ حقَّه فلا وصیة لوارث»^۴ که در برخی منابع حدیثی اهل سنت آمده است، قابل بررسی و نقد است؛ چه اگر مراد از «لا وصیة لوارث» عدم جواز وصیت باشد، چنان که در برخی نقلها آمده است،^۵ از جهاتی مخدوش بوده^۶ و قابل اعتماد نمی‌باشد،^۷ به ویژه اینکه شخصیت‌هایی معتبر و پذیرفته شده نزد اهل سنت، همچون ابن عباس، ابن عمر، عایشه، مجاهد، سدی و مالک بن انس بر خلاف آن فتوا داده‌اند.^۸

۱. ر.ک: عبدالحق بن غالب (ابن عطیه اندلسی)، المحرر الوجیز، ج ۲، ص ۶۹؛ محمد بن احمد قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۲، ص ۲۶۳.

۲. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۸۲-۴۸۳.

۳. محسن فیض کاشانی، الصافی، ج ۱، ص ۲۱۷.

۴. ر.ک: احمد بن حنبل، المسند، ج ۴، ص ۱۸۶-۱۸۷.

۵. همان، ص ۱۸۷.

۶. ر.ک: الشریف المرتضی (علم الهدی)، الانتصار، ص ۵۹۹-۶۰۰.

۷. شیخ طوسی می‌نویسد: اگر روایت یادشده، پذیرفته شود، تأویل آن این‌گونه است: «لا وصیة لوارث فیما زاد علی التلث». ر.ک: التبیان، ذیل آیه وصیت. برخی آن را به «لا وصیة واجبة لوارث» تأویل کرده‌اند.

۸. ر.ک: ابواسحاق ثعلبی، الکشف و البیان، ج ۲، ص ۵۷؛ ابن عطیه اندلسی، المحرر الوجیز، ج ۲، ص ۶۹؛ احمد بن محمد قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۲، ص ۲۶۳.

افزون بر این، جواز وصیت برای وارث، در مکتب اهل بیت علیهم السلام اجماعی است.^۱ بنابراین با استناد به این حدیث، نمی توان منسوخ بودن «آیه وصیت» را ثابت کرد؛ زیرا نسخ به دلیل ظنی ثابت نمی شود، به ویژه اینکه هیچ گونه تنافی و ناسازگاری میان «آیه وصیت» و «آیه میراث» وجود ندارد.

از آنچه بیان شد، به این نتیجه می رسیم که وصیت برای وارث و غیر وارث حرام نیست و به دلیل اجماع و احادیث، واجب هم نیست، اما ظهور «آیه وصیت» در وجوب را یا به سبب دلیل یادشده، حمل بر استحباب می کنیم و یا ظهور آن را پذیرفته و قائل به نسخ و وجوب و بقای جواز می شویم. از آنجا که در این گونه نسخ، آیه منسوخ، حکم شرعی پیشین را با تفاوت اندکی می فهماند، نسخ آن از گونه تخصیص و تقیید می باشد؛ از این رو، پذیرش آن بر تنافی و ناسازگاری میان دو آیه مبتنی نیست. روشن است که این گونه نسخ با نسخ اصطلاحی که حکم پیشین را به طور کامل برمی دارد، متفاوت است.

۴. مقاتل و بسیاری از اهل سنت، آیه ﴿... فاستمتعتم به منهن فاتوهن أجورهن فريضة و لا جناح عليكم فيما تراضيتن به من بعد الفريضة إن الله كان عليماً حكيماً﴾ را که بر مشرو عیت متعه، دلالت می کند، منسوخ می دانند.^۲

با اینکه مقاتل، این آیه را با قاطعیت، به متعه تفسیر کرده است، بر این باور است که این حکم در آغاز اسلام تشریح شده و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سه روز، متعه را حلال و سپس آن را حرام کرده است. وی می نویسد: «در این گونه ازدواج، طلاق، عده^۳ و

میراث وجود ندارد».^۱ چنان که مقاتل و بیشتر مفسران سده های نخستین پذیرفته اند که این آیه، درباره ازدواج موقت است؛^۲ زیرا واژه «استمتاع» در روزگار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در اصطلاح شرعی به معنای ازدواج موقت به کار می رفت؛^۳ باید همچون حج، بیع، ربا و... بر معنای شرعی آن حمل شود.

دلالت آیه مورد بحث بر مشرو عیت متعه در مکتب اهل بیت علیهم السلام اجماعی است.

شبهه نسخ آیه متعه

در مکتب اهل بیت علیهم السلام «مشرو عیت متعه و عدم نسخ آن»، مسلم و اجماعی است. همچنین روایتهایی که از دیدگاه و سیره بسیاری از صحابه و تابعان حکایت می کند^۴ نیز با دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام هماهنگ است. ابن حزم می نویسد:

گروهی از پیشینیان، همچنان بر حلال بودن متعه باقی ماندند، صحابیان ذیل از جمله آنانند: اسماء دختر ابوبکر، جابر بن عبدالله، ابن مسعود، ابن عباس، معاویه بن ابی سفیان، عمرو بن حرث، ابوسعید خدری، سلمه و معبد فرزندان امیه بن خلف.

جابر بن عبدالله، حلال بودن متعه را در روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و دوران ابوبکر تا اواخر حکومت عمر، از همه صحابه روایت کرده است.^۵

پس از عهد تابعان، دیدگاه نسخ متعه در میان دانشمندان اهل سنت، به طور گسترده ای شهرت یافت و بر مجامع علمی آنان چیره گشت.

۱. مقاتل بن سلیمان، تفسیر الخمس مائة آیه من القرآن، برگه شماره ۵۲ ب؛ نسخه چاپی، ص ۱۵۹.
۲. ر.ک: هود بن محکم هواری، تفسیر کتاب الله العزيز، ج ۱، ص ۳۶۷؛ محمد بن جریر طبری، جامع البيان، ج ۵، ص ۹؛ نصر بن محمد سمرقندی، تفسیر السمرقندی، ج ۱، ص ۳۴۶؛ ابواسحاق ثعلبی، الكشف والبيان، ج ۳، ص ۲۸۶؛ محمد بن احمد قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۵، ص ۱۳۰؛ محمد ابن علی شوکانی، فتح القدير، ج ۱، ص ۵۶۶؛ علی بن احمد مهاییمی، تعبیر الرحمن و تیسیر المنان، ج ۱، ص ۱۴۶.
۳. در این باره، ر.ک: مسلم بن حجاج نیشابوری، الصحيح، ج ۲، ص ۱۰۲۲-۱۰۲۷، کتاب نکاح؛ محمد ابن اسماعیل بخاری، الصحيح، ج ۵-۶، ص ۴۵۳؛ عبدالرزاق صنعانی، المصنف، ج ۷، ص ۴۹۸ و ۵۰۰؛ عمر بن شبة نیری، تاریخ المدینة المنورة، تحقیق فهیم شلتوت، ج ۲، ص ۷۱۷-۷۱۹.
۴. در این باره، ر.ک: سیدمرتضی عسکری، معالم المدرستین، ج ۲، ص ۳۱۷-۳۶۱.
۵. ابن حزم اندلسی، المحلی بالآثار، ج ۹، ص ۱۲۹.

قرائت

از آنجا که قرائت مورد قبول مقاتل از نسخه‌های خطی دو تفسیر وی به دست نمی‌آید، نمی‌توانیم با قاطعیت درباره آن اظهار نظر کنیم، ولی از مجموع نکاتی که در تفسیر آیه‌ها و گاه در قرائت آنها بیان کرده است، گمان می‌رود قرائت مورد پذیرش وی، جز در موارد اندکی، غالباً با قرائت مشهور هماهنگ است. مجموع نکاتی که نگارنده درباره قرائت، از تفسیر فقهی مقاتل به دست آورده است، عبارت است از:

۱. مقاتل در آیه ﴿فَاعْتَرَلُوا النِّسَاءَ فِي الْحَيْضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ﴾، واژه ﴿يَطْهُرْنَ﴾ را به «یغتسلن» تفسیر کرده است^۱ که این مطلب، حاکی از آن است که قرائت مورد پذیرش وی، «يَطْهُرْنَ» (به تشدید) است؛ زیرا اگر این آیه، به تخفیف ﴿يَطْهُرْنَ﴾ خوانده شود، معنای آن «پاک شدن از حیض» است، نه «غسل کردن».

۲. در ذیل آیه ﴿وَ اتَّخَذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى...﴾، در تفسیر ﴿وَ اتَّخَذُوا﴾، مقاتل می‌نویسد: «يقول صلّوا عند...»؛^۲ نزد مقام ابراهیم نماز گزارید! این تفسیر، بیانگر این مطلب است که مقاتل در ﴿وَ اتَّخَذُوا﴾، قرائت به صیغه امر را که همان قرائت مشهور میان مسلمانان می‌باشد، پذیرفته است. برخی، این آیه را به صیغه ماضی (وَ اتَّخَذُوا) قرائت کرده‌اند.^۳

۳. در آیه ﴿وَ إِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَ لَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا﴾، می‌گوید: «ضحاک کاتباً» را «کتاباً» قرائت می‌کرد.^۴

۴. مقاتل ذیل آیه ﴿وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾، از ضحاک روایت می‌کند که ابن مسعود ﴿وَ قَضَىٰ﴾ را «وَ وَصَىٰ» قرائت می‌کرد.^۵

۵. مقاتل ذیل آیه ﴿فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعَنَّ ثِيَابَهُنَّ﴾، می‌گوید: «ابن مسعود

۱. بقره / ۲۲۲؛ مقاتل بن سلیمان، تفسیر الخمس مائة آية من القرآن، برگه شماره ۵۷ ب؛ نسخه چاپی، ص ۱۷۳.

۲. بقره / ۱۲۵؛ همان، برگه شماره ۱۱ ب.

۳. رک: فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۸۱.

۴. بقره / ۲۸۳؛ مقاتل بن سلیمان، تفسیر الخمس مائة آية من القرآن، برگه شماره ۸۱ ب؛ نسخه چاپی، ص ۲۳۲.

۵. اسراء / ۲۳؛ همان، برگه شماره ۱۹ ب؛ نسخه چاپی، ص ۶۳.

«أَنْ يَضَعَنَّ مِنْ ثِيَابَهُنَّ» خوانده است».^۱

۶. در نسخه خطی تفسیر فقهی مقاتل در آیه ﴿وَ لَا تَصَعَّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ﴾،^۲ ﴿لَا تَصَعَّرْ﴾ به صورت «لَا تصاعر» ثبت شده است که قرائت دیگر آن است، ولی در نسخه چاپی تفسیر بزرگ مقاتل، ﴿لَا تَصَعَّرْ﴾، بدون الف (طبق ثبت کنونی مصحف) است و دکتر شحاته، قرائت دیگری را از نسخه‌های خطی این تفسیر گزارش نکرده است؛ از این رو، احتمال می‌رود، ثبت «لَا تصاعر» (با الف) در تفسیر فقهی مقاتل کار ناسخان باشد.

محکم و متشابه

مقاتل در تفسیر آیه ﴿... آیات محکمات هنّ أمّ الكتاب و آخر متشابهات...﴾^۳ می‌نویسد: «آیات محکم» عبارت است از سه آیه بخش پایانی سوره انعام: ﴿قل تعالوا أتّٰل ما حرّم ربکم علیکم... لعلمکم تتقون﴾ که در هیچ یک از کتابهای آسمانی نسخ نشده است و محرّمات یادشده در آنها بر تمامی آدمیان حرام گردیده است.^۴

وی در تفسیر بزرگش پس از بیان این مطلب، در معنای «هنّ أمّ الكتاب» می‌نویسد:

«محکمات»، اصل و اساس کتاب‌اند؛ زیرا آیه‌های یادشده در لوح محفوظ، مکتوب است و آنچه در آن آیه‌ها، حرام شده است، در همه کتابهای آسمانی نوشته شده و بر همه امتها حرام گردیده است.^۵

مقاتل بر این باور است که متشابهات عبارت است از: ﴿الم، المص، المر، الر﴾ که بر یهودیان در موضوع «مدّت حاکمیت و فرمانروایی امت اسلام» مشتبه گردید. از نگاه مقاتل، «فتنة» در آیه بالا، به معنای «کفر»، و «تأویل» به معنای «مدت حاکمیت امت اسلام» است و محل وقف در این آیه، لفظ جلاله ﴿الله﴾ می‌باشد. وی «الراسخون فی العلم» را به عالمان تورات همچون عبدالله بن سلام و یاراناش که به

۱. نور / ۶۰؛ همان، برگه شماره ۸۵ الف؛ نسخه چاپی، ص ۲۴۲.

۲. لقمان / ۱۸. ۳. آل عمران / ۷.

۴. انعام / ۱۵۱-۱۵۳؛ مقاتل بن سلیمان، تفسیر الخمس مائة آية من القرآن، برگه شماره ۹۸ و ۹۹؛ نسخه

چاپی، ص ۲۷۵. ۵. همو، تفسیر مقاتل، ج ۱، ص ۲۶۳-۲۶۴.

دین اسلام گرویدند، تفسیر کرده است.^۱

تقدیم و تأخیر

تقدیم و تأخیر اجزای کلام، از فنون بلاغی است که دارای انواع گوناگونی می‌باشد و هر یک به منظور ویژه‌ای به کار می‌رود که دارای نکته‌هایی زبان‌شناختی است.^۲ قرآن کریم به نیکوترین شیوه، از این فن، بهره گرفته است و مقاتل نیز در تفسیر فقهی خود که کهن‌ترین تفسیر فقهی موجود به شمار می‌رود، از کاربرد این فن در برخی آیه‌ها گزارش داده است. از آنجا که مقاتل در این آیه‌ها، فقط ادعای تقدیم و تأخیر کرده است، صحت و درستی مدعای او بر دلیلی که آن را اثبات کند، مبتنی است. برخی از موارد ادعاشده عبارت است از:

۱. مقاتل در تفسیر آیه ۳۶ و ۳۷ سوره نور، پس از ﴿فی بیوت اذن الله ان ترفع﴾ می‌نویسد: «فیها تقدیم». ^۳ به نظر می‌رسد، مقصود وی از تقدیم در این آیه این است که بخش نخست آیه که در لفظ، مقدم شده است، باید در معنا مؤخر باشد؛ یعنی معنای آیه، این‌گونه است: «یسبح لله فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمہ رجال...».
۲. عبارت ﴿و إذا حضر القسمة أولوا القربی﴾ در آیه ۸ سوره نساء، از نظر مقاتل دارای تقدیم و تأخیر است. ^۴ به نظر می‌رسد، مقصود وی از تقدیم در این آیه، تقدیم مفعول ﴿حضر﴾ بر فاعل آن باشد؛ زیرا ﴿القسمة﴾ که مفعول به می‌باشد، بر فاعل که ﴿أولوا القربی﴾ است، مقدم گردیده است.
۳. پس از آیه ﴿من بعد وصیة یوصین بها أو دین﴾ در آیه ۱۲ سوره نساء، مقاتل می‌نویسد: «فیها تقدیم». ^۵ مراد از تقدیم در اینجا، مقدم بودن «دین» بر «وصیت»

۱. ر.ک: همان.

۲. در این باره، ر.ک: محمد بن عبدالله زرکشی، البرهان فی علوم القرآن، تحقیق یوسف عبدالرحمن مؤعشلی، ج ۳، ص ۳۰۳-۳۵۸؛ برای اطلاع بیشتر، ر.ک: حمید احمد عیسی عامری، التقدیم و التأخیر فی القرآن الکریم، دار الشؤون الثقافية العامة، چاپ اول، بغداد، ۱۹۹۶ م.

۳. مقاتل بن سلیمان، تفسیر الخمس مائة آیه من القرآن، برگه شماره ۱۲ الف؛ نسخه چاپی، ص ۴۰.

۴. همان، برگه شماره ۴۳ الف؛ نسخه چاپی، ص ۱۳۱؛ همو، تفسیر مقاتل، ج ۱، ص ۳۵۹.

۵. مقاتل بن سلیمان، تفسیر الخمس مائة آیه من القرآن، برگه شماره ۴۴ الف؛ نسخه چاپی، ص ۱۳۴.

است؛ زیرا پرداخت دین متوفی، بر انجام دادن وصیت او، مقدم است.

۴. از آنجا که مقاتل پیرو مکتب فقهی خلفاست و معتقد به شستن پاها در وضوست، برای هماهنگ ساختن ظاهر آیه وضو با دیدگاه خود، درباره عبارت ﴿أرجلکم إلى الکعبین﴾ در آیه ۶ سوره مائده می‌نویسد: «فیها تقدیم، یعنی فاعلسوا أرجلکم إلى الکعبین».^۱

چنان که در آغاز بحث اشاره شد، ادعای تقدیم و تأخیر در بخشها و اجزای آیه‌های قرآن، باید بر پایه دلیل و در دایره ضابطه‌های ادبی و بلاغی باشد، ولی در این آیه و تقدیم در آن، دلیلی آورده نشده است. موارد دیگری از تقدیم و تأخیر در تفسیر فقهی مقاتل وجود دارد.^۲

منابع مقاتل

مهم‌ترین منابع مقاتل در تفسیر، احادیث پیامبر ﷺ و آرای تفسیری صحابه و تابعان می‌باشد. شخصیت‌هایی که در بخش نخست این مقال (مشایخ و استادان) بیان شد، مرجع مقاتل در تفسیر به شمار می‌روند. محتوای تفسیر مقاتل دو نوع است:

الف) مطالب مستند به احادیث نبوی یا بیان صحابه و تابعان.

ب) مطالبی بدون استناد به حدیث یا سخن دیگران.

نوع دوم، بیش از نیمی از تفسیر فقهی مقاتل را تشکیل می‌دهد. بی‌اسناد بودن این بخش را نمی‌توان دلیل اجتهادی بودن مطالب آن دانست، به‌ویژه که پاره‌ای از آن مطالب، اسباب النزول است که باید مستند به نقل باشد؛ از این رو، با توجه به قرائنی که می‌آورد، به نظر می‌رسد که این بخش نیز، بیشتر از عالمان تفسیر گرفته شده است و به هنگام نگارش، در ذکر مأخذ، سهل‌انگاری شده است. از مقایسه‌ای که میان تفسیر مقاتل و تفسیرهای منقول از ابن عباس - به روایت کلبی - به عمل آمد، روشن شد که بخشی از تفسیرهای بدون اسناد مقاتل، از نظر محتوا با روایات کلبی هماهنگی و همانندی دارد؛ از این رو، به نظر می‌رسد، تفسیر کلبی که از طریق

۱. همان، برگه شماره ۵ الف؛ نسخه چاپی، ص ۲۱.

۲. ر.ک: همان، برگه شماره ۴۴ الف؛ نسخه چاپی، ص ۱۳۵؛ همو، تفسیر مقاتل، ج ۳، ص ۱۹۴.

ابوصالح از ابن عباس گرفته شده است، یکی از مهم ترین منابع مقاتل باشد. شاید از همین رو بوده که ابراهیم حربی، ادعای یکسانی تفسیر کلبی و مقاتل را کرده است.^۱ از آنجا که کلبی از مشایخ مقاتل نیست، این پرسش مطرح می شود که از چه راهی، تفسیر کلبی به دست وی رسیده است؟ به نظر می رسد، روایت ذیل می تواند پاسخ این پرسش را روشن کند. ابن عدی روایت می کند:

کلبی گفت: آیا از قتاده و عطیة عوفی و ابوبکر هذلی تعجب نمی کنید؟ آنها تفسیر را از من شنیدند، ولی آن را از سوی خود [بی واسطه] روایت می کنند.^۲

چنان که در آغاز این بخش بیان شد، قتاده و عطیة عوفی از مشایخ مقاتل در تفسیر بوده اند؛ از این رو، می توان گفت، مقاتل از طریق قتاده و عطیة به تفسیر کلبی دست یافته است. در میان تفسیرهای موجود، تفسیری که بیشترین هماهنگی و همگونی را با تفسیر مقاتل دارد، تفسیر *تنویر المقباس من تفسیر ابن عباس* است. درباره نگارنده *تنویر المقباس*، اختلاف وجود دارد؛ برخی آن را به محمد بن یعقوب فیروزآبادی، نگارنده *القاموس المحیط* نسبت داده اند.^۳ «بروکلمان» و «فؤاد سزگین» از این تفسیر در ذیل نام ابن عباس نام برده اند.^۴ آرای دیگری نیز در این باره بیان شده است.^۵

با توجه به اینکه در آغاز *تنویر المقباس*، سلسله سندی وجود دارد که به کلبی (از ابوصالح از ابن عباس) می رسد، با سنجشی که میان محتوای این تفسیر و برخی بخشهای نقل شده از *تفسیر کلبی*^۶ صورت گرفت، روشن شد که *تنویر المقباس* تقریباً گزیده ای از تفسیر کلبی است که به صورت شرح مزجی آیه ها، نگارش یافته و از جهات ذیل آسیب فراوان دیده است:

۱. ر.ک: یوسف مرّی، *تهذیب الکمال*، ج ۳، ص ۲۹۶.

۲. عبدالله بن عدی، *الکامل فی ضعفاء الرجال*، ج ۳، ص ۳۲۱.

۳. ر.ک: محسن تهرانی (آقابزرگ)، *الذریعة الی تصانیف الشیعة*، ج ۴، ص ۲۴۴، شماره ۱۱۸۶.

۴. ر.ک: فؤاد سزگین، *تاریخ نگارشهای عربی*، به کوشش و ترجمه خانه کتاب، ص ۶۴.

۵. ر.ک: مرتضی کریمی نیا، *بولتن مرجع مطالعات قرآنی در غرب*، (بولتن شماره ۶)، ص ۱۶۵-۱۶۷.

۶. ر.ک: سید بن طاوس، *سعد السعود*، ص ۳۳۷-۳۴۵ و ۳۴۸-۳۵۲؛ حسکانی، *شواهد التنزیل*، تحقیق محمدباقر محمودی، ج ۱، ص ۹۳، ۹۶، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۸۰ و....

الف) تلخیص و کوتاه نویسی بیش از اندازه که موجب حذف کامل برخی مطالب آن گردیده است.

ب) تحریف در مطالب مربوط به ولایت، فضائل اهل بیت علیهم السلام و....

تأثیر مقاتل بر تفسیرهای پس از خود

چنان که در زندگی نامه مقاتل بیان شد، وی فردی تقه و شایان اعتمادی نبوده است، بلکه به دروغگویی و ساختن حدیث متهم بوده است؛ از این رو، برخی مفسران، همچون طبری، کاملاً از تفسیر او روی بر تافته اند. در میان تفسیرهای فقهی، جز قرطبی در *الجامع لأحكام القرآن*، مفسر دیگری را سراغ نداریم که آرای مقاتل را به طور گسترده ای نقل کرده باشد.

با وجود این، شماری از مفسران، در تفاسیر جامع، بسیاری از آرای تفسیری مقاتل را صرفاً گزارش کرده اند. در میان اهل سنت، کسانی که بیشترین توجه را به نقل دیدگاههای وی داشته اند، به ترتیب کثرت نقل، جمال الدین عبدالرحمن بن جوزی در *زاد المسیر*، شوکانی در *فتح القدر*، ابن کثیر در *تفسیر القرآن العظیم*، سیوطی در *الدّر المنثور*، حاکم حسکانی در *شواهد التنزیل*، و واحدی نیشابوری در *أسباب النزول* می باشند.

در میان مفسران شیعی، محمد بن حسن شیبانی از دانشمندان سده هفتم هجری قمری، در تفسیر *نهج البیان عن کشف معانی القرآن*^۱ بیشترین اهتمام را به نقل آرای مقاتل نشان داده است؛ حتی به نظر می رسد که در میان همه مفسران، اعم از شیعه و سنی، بیشترین نقل از مقاتل را در تفسیر شیبانی می توان یافت. پس از او امین الاسلام طبرسی در بیش از دو بیست مورد، آرای تفسیری مقاتل را گزارش کرده است.^۲

۱. این تفسیر بسیار ارزشمند به کوشش و تحقیق حسین درگاهی در سال ۱۳۷۷ ه.ش. در قم انتشار یافت. از ویژگیهای آن، این است که بیش از دیگر آثار تفسیری، آرای کلبی و مقاتل را دربردارد.

۲. گزارشهای یادشده، مستند به نتایج جست و جوی رایانه ای است؛ جز در تفسیر *نهج البیان* که به خود کتاب مراجعه شد.